مقالهٔ شخصی سیّاح

اثر حضرت عبدالبهآء

* * *

مقالهٔ شخصی سیّاح که در تفصیل قضیّهٔ باب نوشته است

در خصوص شخص معروف به باب و حقیقت احوال این طائفه روایات مختلفه و تفاصیل متباینه در السن و افواه ناس و صحائف تاریخ و اوراق حوادث ایران و اروپ مندرجست لکن از تباین و تخالف اقوال و روایات هیچ یک چنانچه باید اعتماد را نشاید بعضی بنهایت ذمّ و قدح زبان گشودند و بعضی از اوراق حوادث اجنبیّه در معرض مدح سخنی راندند و حزبی مسموعات خویش را نگاشتند و تعرّضی بذمّ و مدح ننمودند

و چون این روایات مختلفه در سائر اوراق مذکور و بیانش سبب تطویل لهذا آنچه تعلّق بتاریخ این کیفیّت دارد در اوقات سیاحت در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک بمنتهای تدقیق از خارج و داخل و آشنا و بیگانه جستجو شده و متّفق علیه بیغرضان بوده باختصار مرقوم میگردد تا تشنگان سرچشمهٔ معارف را که طالب اطّلاع هر وقایع هستند مختصر معلوماتی از این قضیّه حاصل گردد

باب جوانی بود تاجر از سلالهٔ طاهره در سنهٔ هزار و دویست و سی و پنج روز اوّل محرّم متولّد و چون بعد از چند سال والدش سیّد محمّد رضا فوت شد در شیراز در آغوش خالش میرزا سیّد علی تاجر پرورش یافته بعد از بلوغ در ابوشهر اوّل بشراکت خال و بعد مستقلاً بتجارت مشغول بوده و بحسب آنچه از او مشهود بود مشهور بتدیّن و تعبّد و صلاح و تقوی و باین صفات منظور نظر ناس بوده

و در سنهٔ هزار و دویست و شصت در سنّ بیست و پنج در شیراز در روش و حرکت و اطوار و حالات او آثاری نمودار شد که آشکار گردید شوری در سر و پروازی دیگر در زیر پر دارد آغاز گفتار نمود و مقام بابیّت اظهار و از کلمهٔ بابیّت مراد او چنان بود که من واسطهٔ فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پردهٔ عزّتست و دارندهٔ کمالات بی حصر و حدّ بارادهٔ او متحرّکم و بحبل ولایش متمسّک و در نخستین کتابی که در تفسیر سورهٔ یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطابهائی بآن شخص غائب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استمداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمنّای فدای جان در سبیل محبّتش نموده

از جمله این عبارتست یا بقیّة اللّه قد فدیت بکلّی لک و رضیت السّبّ فی سبیلک و ما تمنّیت الّا القتل فی محبّتک و کفی باللّه العلیّ معتصماً قدیماً

وهم‌چنین تألیفات کثیره در شرح و تفسیر آیات قرآنیّه و خطب و مناجات عربیّه نموده و تشویق و تحریص بانتظار طلوع آن شخص کرده و این کتب را صحائف الهامیّه و کلام فطری نامیده و عند التّحقیق معلوم شد که دعوای وحی فرشته نداشته

و چون در میان مردم مشهور بعدم تعلیم و تعلّم بوده در نظر ناس این قضیّه خارق‌العاده جلوه کرده بعضی از ناس باو گرویدند و جمهور انکار شدید اظهار نمودند و جمیع علمای مجتهدین و فقهای معتبرین که صاحب مسند و محراب و منبر

بودند بر قلع و قمع هم عهد و پیمان شدند مگر بعضی از علمای طائفهٔ شیخیّه که معتکف و گوشه‌نشین و حسب المسلک دائماً در جستجوی شخص عظیم و فرید و امین بودند و باصطلاح خویش رکن رابع و مرکز سنوح حقائق دین مبین شمرند

از آن جمله ملّا حسین بشروئی و میرزا احمد ازغندی و ملّا صادق مقدّس و شیخ ابوتراب اشتهاردی و ملّا یوسف اردبیلی و ملّا جلیل اورومی و ملّا مهدی کندی و شیخ سعید هندی و ملّا علی بسطامی و امثال آنها اقبال باو جستند و باطراف ایران منتشر شدند

و خود باب عزم طواف بیت‌اللّه نموده بعد از مراجعت چون خبر ورودش به ابوشهر رسید گفتگو بسیار شد و جوش و خروش غریبی در شهر شیراز آشکار گشت جمهور غفیر علما بتکفیر پرداختند و فتوای قتل و تدمیر دادند و حسینخان آجودان‌باشی را که حاکم فارس بود بر آن داشتند که داعیان باب یعنی ملّا صادق مقدّس را تازیانه زد و با میرزا محمّد علی بارفروشی و ملّا علی اکبر اردستانی هر سه را محاسن سوزانیده و مهار نموده در کوچه و بازار گردانیدند

و چون علمای ایران مهارت سیاسی نداشته پنداشتند که تشدّد و تعرّض سبب خمودت و خاموشی گردد و بادی قمع و فراموشی شود و حال آنکه تعرّض بامور وجدانیّه سبب ثبوت و رسوخ گردد و بادی توجّه انظار و نفوس و این قضیّه بکرّات و مرّات بتجربه رسیده لهذا این سیاست سبب شیوع شد و اکثر ناس بجستجو افتادند

حاکم فارس بصوابدید علما چند سوار فرستاده باب را احضار و در محضر علما و فضلا توبیخ و عتاب نمود و زبان بازخواست گشود و چون باب ردّ توبیخ نمود و مقاومت عظیم باشارهٔ رئیس لطمهٔ شدید زدند و اهانت و تحقیر نمودند بقسمی که عمّامه از سر بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد در ختم مجلس قرار مشورت دادند و بضمانت و کفالت خال حاجی سیّد علی بخانه روانه نمودند و منع از ملاقات خویش و بیگانه

روزی او را در مسجد احضار و اصرار و اجبار بر انکار نمودند بر سر منبر نوعی تکلّم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و همچه گمان بود که مدّعی وساطت فیض از حضرت صاحب زمان علیه السّلامست بعد معلوم و واضح شد که مقصودش بابیّت مدینهٔ دیگر است و وساطت فیوضات از شخصی دیگر که اوصاف و نعوتش در کتب و صحائف خویش مضمر

باری چنانچه ذکر شد از عدم تجربه و مهارت علما در فنون سیاسیّه و تتابع فتاوی گفتگو زیاد شد و تعرّض به باب ولوله در ایران انداخت و سبب ازدیاد اشتعال محبّان و اقبال متوقّفان گردید چه که از این وقوعات جستجوی ناس زیاد شد و در اطراف ایران بعضی از عباد باو گرویدند و کار اهمّیّت پیدا نمود بقسمی که خاقان مغفور محمّد شاه شخصی را که از مشاهیر علما و سادات و مسمّی به سیّد یحیی دارابی بود و محلّ ارادت و اعتماد تعیین فرمود و اسب و خرجی داد که به شیراز رود و بنفسه فحص این کیفیّت را نماید

سیّد مذکور چون به شیراز رسید با باب سه مرتبه ملاقات نمود در مجلس اوّل و ثانی بسؤال و جواب گذشت در مجلس ثالث خواهش تفسیر کوثر کرد و چون باب من غیر تفکّر و تأمّل تفسیری مفصّل در آن محضر بر کوثر نوشت سیّد مذکور شیفته و آشفتهٔ او شد و بی‌ملاحظهٔ عاقبت و اندیشهٔ نتائج این محبّت یکسر به بروجرد نزد پدر سیّد جعفر شهیر به کشفی شتافت و او را دلالت کرد و با وجود آنکه دانا و زیرک بود و مراعات مقتضیات وقت را مینمود تفصیلات خویش را بی خوف و اندیشه به میرزا لطفعلی پیشخدمت نوشت که او خدمت خاقان مغفور عرض کند و خود باطراف ایران سیاحت نمود و در هر شهر و منزلی بر رئوس منابر ناس را بقسمی دعوت نمود که سائر علمای اعلام حکم بجنون نمودند و سحر معلوم شمردند

و چون خبر فتاوای علما و فریاد و ولولهٔ فقها به زنجان رسید ملّا محمّد علی زنجانی مجتهد که شخص شاخصی بود و صاحب قول نافذی یکی از معتمدین خویش را بجهت فحص این قضیّه به شیراز فرستاد آن شخص از تفاصیل وقوعات چنانچه باید و شاید اطّلاع یافته با بعضی تألیف مراجعت نمود و چون کیفیّت وقوعات را مجتهد استماع نمود و بر نوشتجات اطّلاع یافت با وجود آنکه عالمی نحریر و متبحّری شهیر بود از قضا دیوانه و شیدا شد و در مجلس درس کتب را برچید و گفت موسم بهار و باده رسید و این عبارت را بر زبان راند طلب العلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم و جمیع مریدان خویش را بالای منبر دعوت و دلالت نمود و مکتوبی مشعر بر اقرار و اعتراف خویش به باب نوشت

باب در جواب او را بوجوب نماز جمعه دلالت کرد

با وجود آنکه علمای زنجان از دل و جان بوعظ و نصیحت ناس برخاستند چاره نتوانستند عاقبت برفتن طهران مجبور گشتند و بحضور خاقان مغفور محمّد شاه شکایت بردند و خواهش احضار ملّا محمد علی به طهران نمودند امر پادشاهی باحضار صادر

و چون به طهران رسید او را در محضر علما حاضر ساختند بعد از مجادلات و مباحثات بسیار چنین روایت کنند که در آن مجلس چیزی بر او وارد نیامد لهذا خاقان مرحوم یک عصا و پنجاه تومان باو خرجی داده اذن مراجعت فرمود

باری از شیوع این خبر در اکناف و اطراف ایران و ورود بعضی مقبلان به فارس علما ملاحظه فرمودند که کار اهمّیّت پیدا نموده و چاره از دست رفته بحبس و ضرب و تعذیب و تفضیح ثمرهٔی حاصل نه حاکم فارس حسینخان را دلالت نمودند که اگر این آتش را خاموشی خواهی و این رخنه و فطور را سدّ محکمی طلبی علاج فوری و چارهٔ قطعی قتل بابست و باب جمعیّت زیادی جمع نموده و در خیال خروج است

حسینخان عبدالحمید خان داروغه را امر نمود که در نصف شب بر خانهٔ خال باب از اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان دست‌بسته حاضر سازند عبدالحمید خان با جنود در خانه جز باب و خال و سیّد کاظم زنجانی کسی را نیافت و چون از قضا در آن شب علّت وبا و اشتداد حرارت هوا حسینخان را مجبور فرار نمود باب را بشرط خروج از شهر رها کرد

در صبح آن شب باب با سیّد کاظم زنجانی از شیراز قصد اصفهان نمودند و پیش از ورود به اصفهان مکتوبی به معتمدالدّوله حاکم ولایت مرقوم نمود و باطّلاع حکومت در محلّی مناسب منزل خواست حاکم محلّ امام جمعه را معیّن نمود چهل روز در آنجا اقامت و روزی بحسب خواهش امام در مجلس بی‌تأمّل تفسیر والعصر مرقوم نمود چون این خبر به معتمد رسید دیدن از او نمود و سؤال از نبوّت خاصّه کرد جوابی در اثبات نبوّت خاصّه در همان مجلس مرقوم شد

معتمد امر فرمود که جمیع علما جمع شوند و در یک محضر با او مناظره نمایند و سؤال و جواب عیناً بدون تحریف بوساطت کاتب مخصوص خویش ثبت شود تا به طهران ارسال شود و امر و ارادهٔ پادشاهی بر آنچه قرار گیرد مجرا گردد

علما این قضیّه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند و محضری ترتیب نموده بنگاشتند که اگر در امر اشتباهی باشد احتیاج باجتماع و سؤال و جواب است ولی چون مخالفت این شخص بشرع انور اشهر از آفتاب است پس اجرای حکم شرع عین صواب است

معتمد خواست که در محضر خویش محفل اجتماع بیاراید تا حقیقت واقع جلوه نماید و قلوب بیاساید علمای اعلام و فضلای کرام حقارت شرع مبین را نخواستند و مباحثه و مجادله با جوان تاجری نپسندیدند مگر علّامهٔ فهّامه آقا محمّد مهدی و فاضل اشراقیّین میرزا حسن نوری مجلس بسؤال بعضی مسائل از فنّ اصول و توضیح و تشریح اقوال ملّا صدرا منتهی شد و چون نتیجه‌ئی از این مجلس بجهت حاکم حاصل نشد حکم شدید و فتوای قویّ علمای اعلام مجرا نگشت بلکه فزع عظیم را

تسکین سریع خواست و هجوم عام را منع شدید لهذا صدور فرمان بارسال باب به طهران شیوع داد تا حکم فاصلی حصول یابد و یا مجتهد باسلی مقاومت تواند

لهذا او را با جمعی سواران خاصّ خویش از اصفهان بخارج فرستاد و چون به مورچه‌خوار رسیدند به پنهان امر رجوع به اصفهان فرمود و در خلوت سرپوشیدهٔ خویش مأمن و مأوی داد و جز خواصّ تابعان و معتمدان معتمد نفسی از باب مطّلع نبود

مدّت چهار ماه بر این منوال گذشت و معتمد برحمت یزدان پیوست گرگین خان برادرزادهٔ معتمد بوجود باب در خلوت مطّلع و کیفیّت را بوزیر اعظم عارض گشت حاجی میرزا آقاسی وزیر شهیر امری صارم صادر نمود و دستورالعمل داد که باب را خفیّاً با لباس تبدیل در تحت محافظت سواران نصیری به دارالخلافه روانه نمایند

و چون به کنارگرد رسید امری جدید از وزیر کبیر وارد و قریهٔ کلین را مقرّ و منزل قرار فرمودند در مدّت بیست روز در آنجا بود بعد باب رساله‌ئی به پیشگاه حضور شهریاری تقدیم و بجهت ظهور حقیقت حال خویش خواهش مثول نمود و اسباب حصول فوائد عظیمه شمرد وزیر کبیر نپذیرفت و به پیشگاه حضور عرض نمود که موکب همایون در شرف حرکت است و اشتغال باین گونه امور حال مورث فتور مملکت و شبهه‌ئی نیست که مشاهیر علمای دارالخلافه نیز بر وتیرهٔ علمای اصفهان سلوک نمایند و سبب هیجان عموم گردند و بموجب مذهب امام معصوم خون این سیّد را هدر بلکه حلالتر از شیر مادر دانند و موکب پادشاهی در سفر و حائل و مانعی در نظر نه شبهه‌ئی نیست که حضور باب باعث فتنهٔ عظمی و فساد اکبر خواهد شد لهذا علی‌العجاله رأی صواب چنان است که در مدّت غیبت موکب سلطانی از مقرّ سریر شهریاری این شخص را در قلعهٔ ماکو مقرّ داد و حصول مثول را معلّق بحین رجوع نمود

مطابق این رأی مخاطباً للباب دستخطّ اعلیحضرت پادشاهی صادر شد و از قرار روایت صورت دستخطّ مختصرش اینست

بعد الألقاب چون موکب همایون در جناح حرکت از طهران است ملاقات بطور شایسته ممکن نه شما به ماکو رفته چندی در آنجا توقّف و استراحت نمائید و بدعاگوئی دولت قاهره مشغول شوید و مقرّر داشتیم که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون از سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم خواست

بعد او را با چند سوار از جمله محمّد بیک چپرچی به تبریز و ماکو روانه نمودند

دیگر تابعان باب روایات پیغامهائی کنند که بواسطهٔ محمّد بیک واقع از جمله تعهّد شفای پای خاقان مرحوم لکن بشرط حضور و رفع تسلّط جمهور و منع وزیر کبیر تبلیغ این عرایض بحضور پادشاهی چه که خود مدّعی پیری و حاضرمرشدی بود ولی سائرین منکر این روایاتند

باری از بین راه مکتوبی بوزیر اعظم مرقوم داشت که مرا از اصفهان بجهت اجتماع با علما و حصول حکم فاصل احضار نمودید حال چه شد که این مقصد عزیز مبدّل به ماکو و تبریز گردید

هرچند چهل روز در شهر تبریز توقّف نمود علمای اعلام تقرّب نفرمودند و ملاقات جائز ندانستند بعد حرکت بقلعهٔ ماکو دادند نه ماه در قلعهٔ منیع که در ذروهٔ آن جبل رفیع واقع مأوی دادند و علی خان ماکوئی از فرط محبّت بخاندان نبوّت بقدر مقدور رعایت مینمود و بعضی را اذن معاشرت میداد

و چون فضلای مجتهدین آذربایجان ملاحظه نمودند که در جمیع اطراف تبریز از کثرت ضوضا رستخیز برخاسته از حکومت طلب تعزیر تابعان و تبعید باب بقلعهٔ چهریق نمودند لهذا او را بآن قلعه فرستاده دست یحیی خان کرد سپردند

سبحان‌اللّه با وجود این فتاوای علمای عظام و فقهای ذوی الاحترام و اذیّت و زجر شدید از ضرب و نفی و حبس از جانب حکّام این طائفه روز بروز در تزاید بودند و بحث و جدال بقسمی بود که در جمیع اطراف ایران در محافل و مجالس

جز این گفتگو سخنی نبود و رستخیر عظیمی برخاسته علمای دین مبین در ولوله و عامّهٔ ناس در فغان و زلزله و محبّین در شعف و هلهله

و خود باب اهمّیّتی باین شور و آشوب نداده در نهایت جذب و وله در اثنای طریق و قلعهٔ ماکو و چهریق شام و سحر بلکه روز و شب خود را بذکر و فکر و اوصاف و نعوت آن شخص غائب حاضر و منظور ناظر خویش حصر نموده بود چنانچه ذکری مینماید که مضمونش اینست

اگرچه دریای بلا از هر جهت در تلاطم و سهام قضا در تتابع و ظلمات آلام و محن مستولی بر جان و تن است لکن قلبم بیاد روی تو روشن و جانم ببوی خوی تو گلشن است

خلاصه بعد از سه ماه اقامت در قلعهٔ چهریق اجلّهٔ علمای تبریز و فضلای آذربایجان به طهران نوشتند و بجهت تهدید و تخویف ناس استدعای سیاست شدید در حقّ باب نمودند وزیر کبیر حاجی میرزا آقاسی چون جوش و خروش علمای اعلام را از جمیع نواحی ایران مشاهده نمود ناچار همداستان شده از چهریق به تبریز امر احضار داد در اثنای مرور به ارومیّه حاکم ملک قاسم میرزا احترام فائقی مجرا و هجوم غریبی از اعالی و ادانی هویدا شد در نهایت احترام حرکت نمودند

و چون باب به تبریز وارد بعد از چند روز در مجلس حکومت حاضر نمودند از علمای اعلام نظام‌العلمآء و ملّا محمّد ماماقانی و میرزا احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ‌الاسلام و بعضی مجتهدین دیگر حاضر بودند سؤال از ادّعای باب نمودند دعوای مهدویّت اظهار کرد که هیجان عظیمی برپا شد اجلّهٔ علما بقوّهٔ قاهره از هر طرف احاطه کردند و سطوت تشریع چنان بود که شخص جوان سهل است کوه البرز مقاومت نمینمود برهان طلبیدند بدون تأمّل تلاوت عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است نکتهٔ نحوی گرفتند احتجاج بقرآن نمود و اتیان بمثل منافی قواعد نحو از آن بیان کرد مجلس متفرّق شد باب بمحلّ خویش رجوع نمود

در آن وقت حکمران آذربایجان ولیعهد گردون‌مهد بودند در حقّ باب حکمی نفرمودند و تعرّضی نخواستند علما مصلحت چنین دانستند که لااقلّ تعزیر شدید باید قرار بر ضرب شد جماعت فرّاشها قبول ننمودند که اسباب اجرای این سیاست شوند میرزا علی اصغر شیخ‌الاسلام که از اجلّهٔ سادات بود بخانهٔ خود برده و بدست خویش چوبکاری نمود بعد از این واقعه باب را اعاده به چهریق نمودند و حبس شدید کردند

و چون اخبار ضرب و تعزیر و سجن و تشدید باطراف ایران رسید علمای مجتهدین و فقهای معتبرین که صاحب اقتدار و نفوذ بودند بر قلع و قمع این طائفه کمر همّت بستند و کمال اهتمام را گماشتند و اعلام حکم نوشتند که این شخص و پیروان ضلالت محضند و مضرّت دین و دولت و چون حکّام در ایران استقلالیّت کلّیّه داشتند در بعضی ولایات پیروی فتوی نموده در استئصال و اضمحلال بابیان همداستان شدند ولکن خاقان مغفور محمّد شاه در این قضیّه بتأنّی رفتار میفرمودند که این جوان از سلالهٔ پاکست و از خاندان مخاطب لولاک تا از او امور مغایری که منافی راحت و آسایش عمومیست صادر نگردد حکومت تعرّض ننماید و آنچه مراجعت از اطراف علمای اعلام نمودند جوابی نفرمودند و یا آنکه امر بتأنّی نمودند

باری در مابین افاضل علما و اجلّهٔ فضلا و علمائی که تابعین باب بودند مخالفت و محاججه و مجادله تزاید نمود بقسمی که در بعضی ولایات مباهله خواستند و از برای حکّام ولایات نیز اسباب مداخل پیدا شد شور و آشوبی عظیم برخاست و چون ناخوشی نقرس شدید بپای پادشاه عارض شده و فکر جهان‌آرا را مشغول نموده بود محور رتق و فتق امور حسن تدبیر وزیر کبیر حاجی میرزا آقاسی شهیر بود و عدم کفایت و قلّت بضاعت او بمثابهٔ مهر منیر چه که در هر ساعتی رأیی مینمود و حکمی میفرمود ساعتی تأیید فتوای علما میخواست و قلع و قمع بابیان را لازم میشمرد و وقتی اسناد تعدّی بعلما میداد و افراط تعرّض را

مخالف انصاف میدانست و آنی عارف میشد و این همه آوازها از شه بود میگفت و موسیی با موسیی در جنگ شد بر زبان میراند و ان هی الّا فتنتک تلاوت مینمود

باری وزیر متلوّن از سوء تدبیر در مهامّ امور و عدم ضبط و ربط مصالح جمهور چنان سلوک نمود که در اطراف و اکناف غوغا و ضوضا برخاست و علمای مشاهیر ذوی نفوذ عامّهٔ ناس را امر بتعرّض تابعان باب نمودند و هجوم عمومی شد علی‌الخصوص چون ادّعای مهدویّت بسمع فحول مجتهدین و علمای متبحّرین رسید ناله آغاز نمودند و بر منابر نعره و فریاد که از ضروریّات دین و روایات صحیحهٔ مأثورهٔ از ائمّهٔ طاهرین بلکه اصل اساس اعظم مذهب حضرت جعفر غیبوبت امام معصوم ثانی عشر علیهما السّلامست جابلقا چه شد و جابلصا کجا رفت غیبت صغری چه بود غیبت کبری چه شد اقوال حسین بن روح چیست و روایت ابن مهزیار چه پرواز نقبا و نجبا را چه کنیم و فتوح شرق و غرب را چه نمائیم خر دجّال کجاست و ظهور سفیانی کی علاماتی که در احادیث عترت طاهره است کو و متّفق علیه ملّت باهره کجا کار از دو شقّ بیرون نیست یا باید احادیث ائمّهٔ اطهار را انکار نمود و از مذهب جعفری بیزار گشت و نصوص صریحهٔ امام را اضغاث احلام شمرد و یا باید بموجب اصول و فروع مذهب و فصوص و نصوص شرع انور تکفیر بلکه تدمیر این شخص را اعظم فریضه دانست اگر چنانچه چشم از این اخبار و عقاید صحیحهٔ صریحهٔ مسلّمه بپوشیم از اسّ اساس مذهب امام معصوم بقیّه‌ئی نماند ما نه اهل سنّة هستیم و نه فرقهٔ عامّه که منتظر ولیّ موعود شویم و معتقد مهدی مولود و یا فتوح باب ولایت را جائز دانیم و قائم آل محمّد را دو علامت حائز شرط اوّل سلالهٔ طاهره و ثانی موّید بآیات باهره این عقاید هزارسالهٔ طائفهٔ ناجیهٔ اثنا عشریّه را چه کنیم و در حقّ علمای متبحّرین و مجتهدین سابقین چه گوئیم آیا کل بر ضلالت بودند و در وادی غوایت سالک گشتند این چه دعوای واضح البطلانست و واللّه هذه قاصمة الظّهر ای مردم این آتش را خاموش و این اقوال را فراموش کنید واویلا وامذهبا واشریعتا

در مجامع و مساجد و منابر و محافل فریاد نمودند

و رؤسای بابیها در مقابل رسائلی تألیف نمودند و بحسب فکر خویش اجوبه‌ئی ترتیب دادند اگر تفصیل داده شود موجب تطویل خواهد شد و مقصود بیان تاریخست نه دلائل تصدیق و تکذیب بعضی از اجوبه مختصرش اینست که برهان را فائق و حجّت را غالب بر روایات دانستند و آن را اصل و این را فرع شمردند و گفتند اگر فرع مطابق اصل نیاید احتجاج ننماید و اعتماد نشاید چه که اصل مثبوت را فرع مسموع صلوحیّت معارضه ندارد و محاججه نتواند بلکه در این مواضع تأویل را حقیقت تنزیل دانستند و جوهر تفسیر شمردند مثلاً سلطنت قائم را بسلطنت معنویّه و فتوحات را بفتوحات مدائن قلوب تأویل نمودند و بمظلومیّت و مغلوبیّت سیّدالشّهدآء روح الوجود له الفدآء استدلال کردند چه که مظهر حقیقی آیهٔ مبارکهٔ و انّ جندنا لهم الغالبون بود با وجود این در کمال مظلومیّت جام شهادت نوشیدند و در حال مغلوبیّت کبری غالب بر اعدا و اعظم جنود ملأ اعلی بودند و هم‌چنین تألیفات کثیرهٔ باب را با وجود عدم تعلّم تأییدات روح القدس انگاشتند و بعضی روایات متباینه بروایت رجال از کتب استخراج نمودند و احادیثی بحسب ظاهر مطابق مقاصد خویش روایت کردند و باخبارات بعضی مشاهیر سلف تمسّک جستند و اقبال علمای زاهد گوشه‌نشین و فضلای دین مبین را دلیل قویم فرض نمودند و استقامت و ثبات باب را آیت اعظم پنداشتند و خارق عادات نقل نمودند و امثال ذلک که جمیع خارج از صدد ماست لهذا باختصار گذشتیم بر سر اصل مطلب رویم

در خلال این احوال در میان بابیها بعضی اشخاص پیدا شدند در انظار آن طائفه طلوع و ظهور غریبی داشتند از جمله میرزا محمّد علی مازندرانی که تلمیذ سیّد بزرگوار اعلی اللّه مقامه حاجی سیّد کاظم رشتی و در سفر حجّ انیس و جلیس باب بود بعد از چندی از او اطوار و احوالی صدور یافت که کل تمکین نموده اطاعتش را حصن حصین شمردند حتّی ملّا حسین بشروئی که مقتدای جمیع و مرجع شریف و وضیع این طائفه بود در حضورش بخضوع عظیم و خشوع عبد ذلیل رفتار مینمود

و این شخص باستقامت تامّه بر اعلای کلمهٔ باب قیام کرد و باب در توصیف و تمجید او داد سخن داد و طلوع او را تأییدات غیبیّه شمرد در تقریر و تحریر سحر مبین بود و در ثبات و استقامت فائق جمیع و عاقبت امر در سنهٔ شصت و پنج بحکم رئیس الفقهآء سعیدالعلمآء مجتهد بارفروش در منتهای جوش و خروش سر بداد و جان بباخت

و از جمله ملقّب به قرّةالعین صبیّهٔ حاجی ملّا صالح فاضل قزوین و عالم نحریر است بر حسب منقول در فنون شتّی ماهره بود و در نطق و بیان محیّر عقول و افکار فحول اساتذه در تفسیر و حدیث کتاب مبین بود و در مطالب شیخ جلیل احسائی آیت عظیم در عتبات عالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی کرده در سبیل باب فدای جان رایگان نمود و با علما و فضلا بحث و مجادله مینمود و در اثبات مطلب خویش زبان میگشود چنان شهرت نموده بود که اکثر ناس از عالم و عارف طالب استماع گفتار و مائل اطّلاع قوّهٔ نظر و استدلال او گشتند سر پرشوری داشت و فکر ولوله و آشوبی در بسیاری محلّات بر اصحاب جدال فائق گشت و بیان دقائق مسائل نمود و چون در خانهٔ کلانتر طهران محبوس بود و جشن و سور عروسی برپا شد زنان بزرگان شهر که بدعوت حاضر بودند از حسن تقریر او چنان سرگرم شدند که جشن و سرور را فراموش نموده پیرامن او انجمن شدند و باستماع کلمات از استماع نغمات ملتهی و بمشاهدهٔ غرائب از تماشای لطائف و بدائع که از لوازم سور است مستغنی گشتند باری در تقریر آفت دوران بود و در احتجاج فتنهٔ جهان خوف و هراس را در قلب او اثری نبود و نصائح مشفقان را فائده و ثمری نه اگرچه از ربّات حجال بود لکن گوی سبقت را از فحول رجال ربوده پای استقامت بفشرد تا در طهران بفتوای علمای عظام جان سپرد و اگر باین تفصیلات بپردازیم کار باطناب انجامد

باری ایران در این بحران و علمای اعلام حیران و پریشان که خاقان مغفور محمّد شاه مرحوم شد و سریر سلطنت بوجود شهریار تازه زینت یافت میرزا تقی خان امیرنظام وزیر اعظم و اتابک معظّم شد زمام امور جمهور را در قبضهٔ اقتدار و استقلال گرفت و سمند همّت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت این وزیر شخصی بود بی‌تجربه و از ملاحظهٔ عواقب امور آزاده سفّاک و بی‌باک و در خونریزی چابک و چالاک حکمت حکومت را شدّت سیاست دانست و مدار ترقّی سلطنت را تشدید و تضییق و تهدید و تخویف جمهور میشمرد و چون اعلیحضرت شهریاری در سنّ عنفوان شباب بودند وزیر باوهامات غریبه افتاد و در امور طبل استقلالیّت بکوفت بدون استیذان از حضور همایون بعزم جزم خویش بی‌مشورت وزرای دوراندیش امر بتعرّض بابیان کرد و همچه گمان مینمود بقوّت قاهره این گونه امور را قلع و قمع توان نمود و شدّت مثمر ثمر خواهد شد و حال آنکه امور وجدانیّه را تعرّض عین ترویج و تأیید است و آنچه بخاموشی کوشی شعله برافروزد علی‌الخصوص در امور دین و مذهب بمجرّد ریختن خون سرایت و نفوذ پیدا کند و در قلوب تأثیر شدید نماید این امور بتجربه رسیده است و اعظم تجربه همین قضیّه است چنانچه روایت کنند که شخصی بابی در کاشان اموالش بتاراج رفت و خانمانش پراکنده و پریشان عریان نمودند و تازیانه زدند و محاسنش بیالودند و بر درازگوشی واژگونه سوار و در کوچه و بازار بمنتهای آزار با طبل و شیپور و تار و طنبور بگرداندند شخص گبری در کناری در گوشهٔ رباطی افتاده و ابداً از جهان و جهانیان خبری نیافته چون های‌هوی مردمان بلند شد بکوچه شتافت و چون از جرم و مجرم و سبب تشهیر و تعذیب بر وجه تفصیل مطّلع گشت بجستجو افتاد و در همان روز در زمرهٔ بابیان داخل گشت و گفت همین اذیّت و تشهیر برهان حقّیّت و عین دلیل است اگر چنین نبود یمکن هزار سال میگذشت و مثل منی آگاه نمیشد

باری وزیر باستقلال تمام بدون استشاره و استیذان امر بتأدیب و تعذیب بابیان باطراف فرستاد حکّام و والیان بهانهٔ مداخل جستند و مأموران وسیلهٔ منافع و علمای معروف بر رأس منابر تشویق هجوم عامّه مینمودند قوّهٔ تشریع و تنفیذ دست در آغوش هم داده این طائفه را قلع و قمع خواستند

و این طائفه از اساس و اسرار و تعالیم باب هنوز چنانچه باید و شاید اطّلاع نیافته و تکالیف خود را ندانسته تصوّر و افکارشان بقرار سابق و سلوک و رفتارشان بر حسب قدیم مطابق و طریق وصول به باب نیز مسدود و آتش فتنه از هر جهت شعله‌ور و مشهود بفتوای اشهر علما حکومت بلکه عامّهٔ ناس در جمیع اطراف بقوّهٔ قاهره بنای تالان و تاراج گذاشتند و سیاست و شکنجه نمودند و قتل و غارت کردند که این آتش را افسرده و این نفوس را پژمرده نمایند در شهرهائی که معدود قلیل بودند جمیع دست‌بسته طعمهٔ شمشیر گشتند و در شهرهائی که جمعیّتی داشتند چون سؤال از تکلیف غیر میسّر و جمیع ابواب مسدود بحسب عقاید سابق بدفاع برخاستند

از جمله در مازندران ملّا حسین بشروئی و تابعانش را بحکم رئیس الفقهآء سعیدالعلمآء عامّهٔ شهر بارفروش هجوم جمهور نمودند و شش هفت نفر را کشتند و باقی را نیز در کار اتلاف بودند که ملّا حسین امر باذان کرد و دست بشمشیر دراز جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین بمنتهای ندامت و رعایت پیش آمده قرار بر رحلت دادند و خسرو قادی‌کلائی را بجهت محافظت با سوار و پیاده همراه نمودند که بحسب شروط محفوظ و مصون از خاک مازندران بیرون روند چون خارج شهر شدند و از معابر و طریق بی‌خبر بودند خسرو سوار و پیادهٔ خویش را در جنگل مازندران متفرّقاً در کمین نشاند و بابیها را در راه و بیراه در آن جنگل متفرّق و پریشان نمود و بنای شکار یک یک گذاشت چون صدای تفنگ از هر سمت بلند شد راز نهان آشکار گشت و چند نفس مفقود و نفوس دیگر بغتةً بگلوله مقتول شدند ملّا حسین بجهت جمع آن پریشان امر باذان نمود و میرزا لطفعلی مستوفی خنجر کشید و جگرگاه خسرو درید سپاه خسرو بعضی کشته و برخی در میدان مصاف سرگشته گشتند ملّا حسین آن جمع را بقلعه‌ئی نزدیک مقبرهٔ شیخ طبرسی منزل داد و چون مطّلع بر نوایای جمهور شد در حرکت رخاوت و فتور نموده بعد میرزا محمّد علی مازندرانی با جمعی نیز منضمّ بآن حزب شده سیصد و سیزده نفس موجودی قلعه شد لکن کل جنگی نبودند بلکه صد و ده نفر مهیّای حرب گردیدند و اکثرشان از علما و طلّاب که مدّت الحیات همدم صحائف و کتاب بودند با وجود آنکه معتاد حرب و ضرب تیر و شمشیر نبودند چهار مرتبه ترتیب معسکر و اردو شد و با توپ و تفنگ و خمپاره جنگ و محاصره شدند در هر چهار مرتبه شکست داده اردو بکلّی پراکنده و پریشان شد در شکست چهارمی عبّاسقلی خان لاریجانی سردار جنگ بود و نوّاب والا مهدیقلی میرزا امیر معسکر خان مذکور بلباس تبدیل در شبها خارج اردو در میان درختان جنگل مختفی و پنهان میشد و روز در اردو حاضر حرب اخیر در شب واقع و اردو پریشان گشت بابیها خیمه و خرگاه آتش زدند شب چون روز روشن گشت پای سمند ملّا حسین در کمند افتاد او سواره دیگران پیاده بودند عبّاسقلی خان از دور بالای درخت او را شناخت بدست خویش چند گلوله انداخت و در تیر سیّم او را از پا درانداخت تابعان او را بقلعه بردند و در همانجا او را دفن نمودند با وجود این واقعه بقوّهٔ قاهره چاره نشدند عاقبت شاهزاده عهد و میثاق بست و بائمّهٔ اطهار قسم خورد و یمین را بتمهیر قرآن مجید تأکید نمود که تعرّضی بشما نیست بمحلّات خویش مراجعت نمائید چون مدّتی بود که مئونه تمام شده حتّی از جلود و استخوان اسبان نیز چیزی باقی نمانده چند روز بماء قراح گذران مینمودند قبول کردند و چون باردو رسیدند در خارج اردو در محلّی بجهتشان طعام مهیّا نمودند و مشغول خوردن و عاری از سلاح و جوشن بودند که سربازها از هر طرف هجوم نمودند و کل را بکشتند بعضی این شجاعت حضرات را از خوارق عادات میشمردند لکن چون جمعی در محلّی حصر شوند و جمیع ابواب و راهها بسته و امید نجات مقطوع البتّه مأیوسانه دفاع کنند و جسارت و شجاعت ابراز

و هم‌چنین بفتوای علمای نحاریر و فقهای مشاهیر در زنجان و نیریز قوّهٔ جندیّهٔ خونریز هجوم بردند و محصور نمودند در زنجان ملّا محمّد علی مجتهد رئیس بود و در نیریز سیّد یحیی دارابی مرجع و زعیم در بدایت استدعای عاطفت نمودند و چون سطوت قاهره دیدند بدرجهٔ یأس رسیدند و چون شدّت بأس عساکر نصرت‌مآثر ممرّ فرار را قطع نمود دست بمقاومت گشودند

و هرچند در حرب بسیار شدید بودند و در ثبات و استقامت حیرت‌بخش امرای لشکر گشتند لکن قوّهٔ قاهرهٔ جندیّه ممرّ فرار را بسته و بال و پرشان را شکسته بعد از حروبات متعدّده آنها نیز عاقبت بعهد و میثاق و ایمان و پیمان و تمهیر قرآن و تدبیر عجیب سرداران تسلیم شدند و کل از دم شمشیر گذشتند

و اگر بتفصیل محاربات نیریز و زنجان بپردازیم و وقایع را از بدایت تا نهایت شرح دهیم این مختصر یک کتاب جسیم گردد و چون تاریخ را فائده نبخشد مجمل گذشتیم

در خلال وقوعات زنجان امیرکبیر علاج قطعی اخیر تصوّر نمود بدون فرمان پادشاهی و مشورت وزرای دربار رعیّت‌پناهی بصرافت طبع و صرامت رأی و استقلال تام فرمان بقتل باب داد مختصر اینست که حاکم آذربایجان شاهزاده حمزه میرزا اجرای این حکم را از دست خویش نپسندید و ببرادر امیر میرزا حسنخان گفت که این کار خسیسی است و آسان و هر کس مقتدر و توانا مرا چنان گمان بود که حضرت اتابک مرا مأمور بحرب افغان و اوزبک خواهد نمود و یا برزم و هجوم مرز و بوم روس و روم دلالت خواهد کرد اعتذار او را میرزا حسنخان بتفصیل به امیر نوشت

و سیّد باب قبل از خروج از چهریق بسمت تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و نوشتجات خویش را حتّی خاتم و قلمدان در جعبهٔ مخصوص نهاده و کلید جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته و بوساطت ملّا باقر که از سابقین اصحاب خویش بود نزد ملّا عبدالکریم قزوینی فرستاد ملّا باقر آن امانت را در قم در محضر جمعی تسلیم ملّا عبدالکریم نمود باصرار حاضرین در جعبه را باز نمود و گفت مأمور باین هستم که این امانت را به بهآءاللّه برسانم و بیش از این از من سؤال منمائید که نتوانم گفت از کثرت الحاح حاضرین لوح آبی بزرگی بیرون آورد که در نهایت لطافت و بخطّ خفیّ خوش شکسته بغایت ظرافت و اتقان نوشته و بقسمی در هم بهیئت هیکل انسانی مرقوم نموده بود که گمان میشد یک قطعه مرکّب بر کاغذ است چون آن لوح را خواندند سیصد و شصت اشتقاق از کلمهٔ بهاء نموده بود و ملّا عبدالکریم آن امانت را بمحلّش رساند

باری بر سر اصل حکایت رویم امیرکبیر فرمان ثانی برای برادر خویش میرزا حسنخان صادر فرمود و مضمون فرمان اینکه از علمای اعلام تبریز که رکن رکین مذهب امام جعفر علیه السّلام و حصن حصین طریقهٔ اثنا عشریّه‌اند فتوای صحیح صریح گرفته فوج ارامنهٔ ارومیّه را حاضر ساخته در ملأ ناس باب را آویخته امر بشلّیک فوج نما

میرزا حسنخان فرّاش‌باشی خویش را احضار نمود و دستورالعمل داد باب را عمّامه و شال که علامت سیادت بود برداشته و با چهار تن از تابعان بمیدان سربازخانهٔ تبریز آورده در حجره‌ئی محبوس نمودند و چهل سرباز از ارامنهٔ تبریز مستحفظ قرار دادند

روز ثانی فرّاش‌باشی باب را با یک جوانی که مسمّی به آقا محمّد علی و از نجبای تبریز بود بفتوای عالم مجتهد ملّا محمّد ماماقانی و مجتهد ثانی میرزا باقر و مجتهد ثالث ملّا مرتضی قلی و غیره تسلیم سام خان سرتیپ فوج ارامنهٔ ارومیّه نمود در وسط پایهٔ همان حجره که محبوس بودند میخ آهنی کوفتند و دو ریسمان آویختند بیک ریسمان باب را و بریسمان دیگر آقا محمّد علی را معلّق نموده محکم ساختند بقسمی که سر آن جوان بر سینهٔ باب بود و اطراف بامها از کثرت جمعیّت موج میزد یک فوج سرباز سه صفّ بستند صفّ اوّل شلّیک نمود و از پی صفّ ثانی آتش داد و از پس صفّ ثالث تیرباران نمود دخان عظیمی از آتش شلّیک حاصل شد چون دود متلاشی گشت آن جوان را ایستاده و باب را در همان حجره که در پایه‌اش آویخته بودند در نزد کاتبش آقا سیّد حسین نشسته دیدند بهیچ یک ادنی آسیبی نرسیده بود

سام خان مسیحی گفت ما را معاف بدارید نوبت خدمت بفوج دیگر رسید و فرّاش‌باشی دست کشید آقا جان بیک خمسه‌ئی سرتیپ فوج خاصّه پیش آمد و باب را با آن جوان دوباره بهمان میخ بستند و باب بعضی صحبتها میداشت معدودی فارسی‌دان فهمیدند و سائرین صدائی میشنیدند

باری سرتیپ فوج خویش را حاضر ساخت پیش از ظهر بیست و هشتم شعبان سنهٔ هزار و دویست و شصت و شش یکمرتبه امر بشلّیک گلوله‌ها چنان تأثیر نموده بود که سینه مشبّک گشته و اعضا کل تشریح شده مگر صورت که اندکی آزرده شده بود

بعد آن دو جسم را از میدان بخارج شهر بکنار خندق نقل نمودند و آن شب در کنار خندق ماند روز ثانی قونسول روس با نقّاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را بوضعی که در کنار خندق افتاده بود برداشت

شب ثانی نیمه‌شب بابیان آن دو جسد را دربردند

و روز ثالث مردم چون جسد را نیافتند بعضی گمان نمودند که جانوران خوردند حتّی بر رئوس منابر علما اعلان کردند که جسم طاهر امام معصوم و شیعهٔ خالص از تعرّض سباع و حشرات و جوارح محفوظ است و جسد این شخص را درندگان دریدند لکن بعد از تحقیق و تدقیق تام تحقّق یافت که چون باب جمیع نوشتجات و مایحتاج خویش را متفرّق ساخت و از قرائن واضح و مشهود بود که عنقریب این وقایع وقوع خواهد یافت لهذا روز ثانی این وقوعات سلیمان خان پسر یحیی خان که از فدائیان باب و خوانین آذربایجان بود حاضر و یکسر در خانهٔ کلانتر تبریز وارد و چون کلانتر دوست قدیم و یار و ندیم او بود و گذشته از این شخصی عارف‌مشرب و با هیچ طائفه کره و ملالی نداشت سلیمان خان این سرّ را پیش او فاش نمود که امشب با چند نفر بانواع وسائل و تدبیر در استخلاص جسد میکوشیم و اگر چنانچه ممکن نشد هر چه باداباد هجوم مینمائیم یا بمقصود میرسیم و یا جان رایگان در این راه میافشانیم کلانتر گفت هیچ این گونه مشقّات لازم نیست حاجی اللّه‌یار نامی را از خواصّ خویش فرستاد بدون تعب و مشقّت بهر وسیله و اسبابی بود جسد را آورده به حاجی سلیمان خان تسلیم کرد و چون صبح شد قراولها بجهت عذر خویش گفتند که درندگان خوردند آن شب آن جسد را در کارخانهٔ شخص میلانی بابی محفوظ نموده روز دیگر صندوق ساخته در صندوق نهاده امانت گذاشتند بعد بموجب تعلیماتی که از طهران رسید از آذربایجان حرکت داده بکلّی این قضیّه مستور ماند

باری در این سنهٔ شصت و شش و هفت در جمیع ایران آتش بخانمان بابیان افتاده هر نفسی در هر ده‌کده‌ئی بود و ادنی احتمالی میرفت از زیر شمشیر گذشت بیشتر از چهارهزار نفر کشته و جمع غفیری اطفال و نساء بی کس و پرستار پریشان و سرگشته پامال شده تلف گشتند و جمیع این وقوعات مجرّد باستقلالیّت رأی و امر میرزا تقی خان مجرا شد و همچو گمان مینمود که باجرای سیاست قاهره این طائفه مضمحلّ و ناپدید شوند بقسمی که اثر و خبر منقطع خواهد گشت مدّت جزئی نگذشت عکس تصوّر ظهور نمود و تکثّر تحقّق یافت شعله بلندتر شد و سرایت سریعتر خطب عظیم شد و آوازه بسائر اقالیم رسید اوّل منحصر به ایران بود سرایت بسائر جهان کرد تزلزل و اضطراب تأثیر ثبوت و رسوخ نمود و شداید و عذاب علّت قبول و انجذاب شد نفس وقوعات سبب تأثّر گشت و تأثّر بادی تفحّص و تفحّص بادی تزاید گردید از سوء تدبیر وزیر این بنیان حصین و رزین گشت و این اساس متین و رصین پیش امر عادی شمرده میشد بعد در انظار اهمّیّت شدید حاصل نمود از آفاق جهان بسیاری عزم ایران نمودند و بجان جویا گشتند و این گونه امور وجدانیّه در جهان تجربه شده خرق سبب التیامست و زجر علّت اهتمام منع باعث تشویق است و تهدید بادی تحریص ریشه در حقیقت قلوب پنهان و شاخ نمودار و عیان چون شاخی قطع شود شاخهای دیگر بروید چنانچه ملاحظه میشود که در ممالک دیگر چون این گونه امور حاصل شود از عدم اعتنا و قلّت اهتمام خود بخود خاموش گردد چه که تا بحال در ممالک اروپ از اموری که تعلّق بوجدان دارد بسیار پدیدار شده لکن عدم تعرّض و تعصّب از اهمّیّت انداخته در اندک مدّتی محو و پریشان گردید

بعد از این واقعه خطای عظیمی و جسارت و ذنب جسیمی از شخص بابی سر زد که صفحهٔ تاریخ این طائفه را سیاه و در جهان مدنیّت بدنام نمود و خلاصهٔ آن واقعه اینست که در زمانی که باب مقیم آذربایجان بود صادق نامی جوان ارادت تام

به باب یافته و شب و روز بخدمت مشغول و از فکر و هوش مسلوب بود چون واقعهٔ باب در تبریز واقع شد این خادم بزعم خویش باوهام خونخواهی افتاد و از این جهت که از تفاصیل وقایع و استقلالیّت امیرنظام و مطلق العنانی و استبداد او خبر نداشت که این قضیّه قطعیّاً بدون اطّلاع دربار پادشاهی صدور یافته و وزیر کبیر خودسرانه باستقلالیّت تامّه امر نموده بلکه بحسب عادت و رسوم گمان نمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و اطّلاعی بوده لهذا از نادانی و جنون و طالع واژگون بلکه بمجرّد دیوانگی از تبریز برخاسته یکسر به طهران آمد و یک نفر دیگر با او همداستان شد و چون موکب شهریاری در شمیران مقرّ داشت بآن سمت توجّه نموده العیاذ باللّه جسارتی از او سر زد که لسان تقریر نتواند و قلم تحریر نخواهد لکن للّه الحمد و المنّة که آن دیوانه در طپانچه صاچمه نهاده و همچه گمان کرده که این از جمیع مرمیّات ممتاز و بهتر است

باری بغتةً قیامتی برپا شد و بقسمی این طائفه بدنام شد که هنوز آنچه میکوشند و میجوشند که از شومی و بدنامی و رسوائی این قضیّه نجات یابند میسّر نمیشود از بدایت ظهور باب تا بحال حکایت کنند و چون رشتهٔ کلام باین قضیّه کشد شرمسار شوند و سر از خجالت برندارند و از متجاسر بیزاری جویند و او را هادم بنیان شمرند و علّت خجلت انسان

باری بعد از وقوع این خطب جسیم جمیع این طائفه متّهم شدند و در بدایت تحقیق و فحصی در میان نبود لکن بعد محض عدالت قرار بفحص و تدقیق و تحقیق گردید جمیع معروفین این طائفه باتّهام افتادند بهآءاللّه در قریهٔ افچه که یکمنزلی طهران بود صیفیّه در تابستان نموده بود چون این اخبار شیوع یافت و بنای سیاست شد هر کس توانست در گوشهئی پنهان شد یا آوارهٔ اوطان از جمله میرزا یحیی برادر بهآءاللّه پنهان شد و فراری و سرگردان بلباس درویشی کشکول بدست از راه رشت سرگشتهٔ کوه و دشت گردید لکن بهآءاللّه در کمال سکون و قرار از افچه سوار شده به نیاوران که مقرّ موکب شاهی و محلّ اردوی شهریاری بود وارد بمحض ورود در تحت توقیف درآمد و یک فوج او را محافظهٔ شدید مینمودند و بعد از چند روز سؤال و جواب در تحت سلاسل و اغلال از شمیران بزندان طهران حرکت دادند و این گونه شدّت و سیاست از فرط الحاح حاجی علی خان حاجب‌الدّوله بود و هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلیحضرت پادشاهی بنفس نفیس بتأنّی و بواسطهٔ وزرای دربار تاجداری این قضیّه را از جزئی و کلّی تحقیق و تدقیق فرمودند

و از بهآءاللّه در این خصوص چون سؤال شد در جواب گفت نفس واقعه بر حقیقت حال دلالت میکند و شهادت میدهد که این کار آدمی بی فکر و عقل و دانش است چه که شخص عاقل در طپانچه صاچمه ننهد و چنین امر خطیری را تصدّی ننماید اقلّاً نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را انتظام و ارتباطی باشد از همین کیفیّت واقعه مثل آفتاب روشن و واضح گردد که کار امثال من نیستباری ثابت و مبرهن شد که متجاسر خودسرانه بگمان و اوهام خونخواهی آقای خویش متصدّی این امر عظیم و خطب جسیم گشته دخلی بکسی نداشته و چون حقیقت حال آشکار شد برائت بهآءاللّه از این تهمت ثابت گشت بقسمی که از برای احدی شبهه نماند و حکم دربار بپاکی و آزادگی او از این قضیّه صادر و معلوم و واضح شد که آنچه در حقّ او مجرا شده از سعایت بدخواهان و عجله و طیش حاجب‌الدّوله واقع گشته لهذا دولت جاویدمدّت خواست که بعضی منهوبات اموال و املاک را رد و باین سبب دلجوئی نماید لکن چون مفقود کلّی و موجود جزئی کسی در صدد اخذ برنیامد بلکه بهآءاللّه استیذان هجرت بعتبات عالیات نمود و بعد از چند ماه باذن پادشاهی و اجازهٔ صدر اعظم و همراهی غلام شاهی مسافرت عتبات نمود

باری بر سر اصل مطلب رویم از باب نوشتجات زیاد در دست ناس باقی بعضی تفسیر و تأویل آیات قرآن و برخی مناجات و خطب و اشارات و مضامین بعضی مواعظ و نصائح و بیان مراتب توحید و اثبات نبوّت خاصّهٔ سرور کائنات و بحسب مفهوم تشویق بر تصحیح اخلاق و انقطاع از شئون دنیا و تعلّق بنفحات اللّه ولکن خلاصه و نتیجهٔ مصنّفات او نعوت و اوصاف حقیقت شاخصهئی که منظور و مقصود و محبوب و مطلوب او بوده و بس و ظهور خویش را مقام تبشیر شمرده و

حقیقت خود را واسطهٔ ظهور اعظم کمالات او دانسته و فی‌الحقیقه در شب و روز دقیقه‌ئی از ذکر او فتور نداشت و جمیع تابعان را بانتظار طلوع او دلالت مینمود بقسمی که در تألیفات خویش بیان مینماید که من از آن کتاب اعظم حرفی و از آن بحر بی‌پایان شبنمی هستم و چون او ظاهر گردد حقیقت و اسرار و رموز و اشارات من مشهود شود و جنین این امر در مراتب وجود صعود و ترقّی نموده بمقام احسن التّقویم فائز و بخلعت فتبارک اللّه احسن الخالقین مزیّن گردد و این قضیّه در سنهٔ شصت و نه که مطابق عدد سنهٔ بعد حین است کشف نقاب کند و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّ مرّ السّحاب تحقّق یابد باری باصطلاح خویش چنان وصفی نموده که وصول بموهبت الهیّه و حصول اعظم درجات کمالات عوالم انسانیّه را منوط بمحبّت او شمرده و چنان بشعلهٔ او مشتعل بود که در قلعهٔ ماکو ذکرش در شبهای ظلمانی شمع نورانی او گشته و در تنگنای حبس چهریق یادش نعم الرّفیق شده و فسحت روحانی یافته از بادهٔ او مخمور بود و بیاد او مسرور جمیع تابعان در انتظار طلوع آن آثار و کلّ محرمانش در جستجوی ظهور اخبار بودند

و از بدایت ظهور باب در طهران که آن را باب ارض مقدّس خوانده جوانی بود از خاندان وزارت و از سلالهٔ نجابت از هر جهت آراسته و بپاکی و آزادگی پیراسته هرچند جامع علوّ نسب و سموّ حسب بود و اسلافش در ایران مشاهیر رجال و محطّ رحال بودند لکن از دودمان علما و خاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت نشو و نما در میان سلسلهٔ وزرا از خویش و بیگانه بیگانگی معروف و از کودکی بفرزانگی مشار بالبنان و منظور نظر عاقلان بود بر نهج اجداد تدرّج در مراتب عالیه نخواست و ترقّی بمقامات سامیهٔ فانیه نجست فرط لیاقتش مسلّم کل بود و کثرت ذکا و فطانتش متحتّم جمیع در انظار عموم جلوهٔ غریبی داشت و در مجامع و محافل نطق و بیانی عجیب با وجود عدم تدریس و تدرّس از حدّت ذکا و کثرت نهی در عنفوان جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی و دقائق حکمت نامتناهی حاضر گشتی و در محضر جمع غفیر علما و فضلا زبان گشودی کلّ حاضرین حیران و این را نوعی از خارق عادات ذکاء فطری عالم انسانی شمردندی از صغر سنّ محلّ امید و شخص وحید خاندان و دودمان بلکه ملجأ و پناه ایشان بودی

باری با وجود این احوال و اطوار چون بر سر کلاه داشت و بر شانه موی پریشان کسی تصوّر نمینمود که مصدر این گونه امور گردد و یا موج طوفانش باوج این سماء رسد

چون مسئلهٔ باب شیوع یافت آثار میلان از او ظاهر گشت در بدایت خویش و پیوند و کودک و ارجمند سلسلهٔ خویش را دلالت نمود بعد روز و شبانه همّت خود را بدعوت دوست و بیگانه گماشت و باستقامت عظیم برخاست و از هر جهت بمنتهای اتقان در تمهید مبادی و توطید ارکان ادبی آن جمع تشبّث نمود و از هر جهت در حمایت و صیانت آن نفوس میکوشید

و چون در طهران این اساس را استوار نمود به مازندران شتافت در آنجا در مجامع و محافل و مجالس و منازل و مساجد و مدارس بیان و تبیانی عظیم آشکار نمود و هر نفسی گشایش جبین او دید و یا ستایش مبین او شنید برهان جلیّ و مغناطیس خفیّ و جذب حدید او را بعین شهود ادراک نمود جمع غفیر از غنیّ و فقیر و علمای نحریر منجذب تقریر او گشتند و دست از دل و جان بشستند و چنان برافروختند که در زیر شمشیر رقص‌کنان جان بباختند

از جمله روزی چهار عالم فاضل از مجتهدین نور در محضرش حاضر شدند چنان بیان نمود که هر چهار بی‌اختیار شده استدعای قبول در خدمت نمودند چه که بقوّهٔ تقریر که چون سحر مبین بود آن افاضل علما را اقناع نمود که شما فی‌الحقیقه طفل سبق‌خوانید و از جملهٔ مبتدیان لهذا باید از بدایت الف و باء بخوانید چند مجلس مفصّل در تفسیر و شرح نقطه و الف مطلقه منتهی شد که حضّار علما مبهوت گشتند و از جوش و خروش بحر بیان او متحیّر و مدهوش شدند آوازهٔ این حکایت بسمع قریب و بعید رسید و ممانعین را یأس شدید حاصل شد صفحات نور از این وقایع پر شوق و شور گشت و ولولهٔ این فتنه

و آشوب گوش‌زد اهل بارفروش شد مجتهد اعظم نور ملّا محمّد در قشلاق بود چون این وقوعات را استماع نمود دو نفر از اجلّهٔ علمای متبحّرین که فصاحتی عجیب و بلاغتی قریب و حجّتی قاطع و برهانی لامع داشتند فرستاد تا این آتش را خاموش نمایند و آن شخص جوان را بقوّت برهان مغلوب و مقهور نموده تائب و یا خود از فوز و نجاح مقاصد خویش خائب سازند سبحان‌اللّه از عجائب مقدّرات آن دو عالم چون در محضر آن جوان وارد شدند و امواج بیان او را دیدند و قوّهٔ برهان او را شنیدند چون گل شکفته و مانند جمع آشفته گشتند و از محراب و منبر و مسند و مندر و ثروت و زیور و جماعت شام و سحر گذشتند و بر اعلاء مقاصد آن شخص قیام کردند بلکه مجتهد اعظم را نیز دلالت بر تسلیم نمودند و چون آن جوان با نطقی چون سیل جاری عازم آمل و ساری بود در قشلاق نور با آن عالم نحریر و مجتهد جلیل ملاقات نمود و از اطراف ناس اجتماع نمودند و منتظر نتیجه بودند جناب فاضل مجتهد هرچند در فضل مسلّم و در علم اعلم معاصرین خویش بود لکن بجهت مباحثه و محاججه استخاره فرمودند موافق نیامد عذر خواستند و بوقت دیگر مرهون نمودند عجز و قصور مفهوم و مظنون شد و سبب اقبال و ثبوت و رسوخ ناس گشت

مختصر اینست چندی در آن صفحات در گردش بود بعد از فوت خاقان مغفور محمّد شاه رجوع به طهران نمود و در سرّ مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطهٔ این مخابره ملّا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهآءاللّه در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس باو مائل با ملّا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرّض حزب اعظم ایران و قوّهٔ قاهرهٔ امیرنظام باب و بهآءاللّه هر دو در مخاطرهٔ عظیمه و تحت سیاست شدیده‌اند پس چاره‌ئی باید نمود که افکار متوجّه شخص غائبی شود و باین وسیله بهآءاللّه محفوظ از تعرّض ناس ماند و چون نظر ببعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعهٔ این فال را بنام برادر بهآءاللّه میرزا یحیی زدند

باری بتأیید و تعلیم بهآءاللّه او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سرّیّه در میان بود این رأی را باب بنهایت پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهآءاللّه با وجود آنکه معروف و مشهود بود محفوظ و مصون ماند این پرده سبب شد که کسی از خارج تفرّس ننمود و بخیال تعرّض نیفتاد تا آنکه بهآءاللّه باذن پادشاهی خارج از طهران و مأذون سفر عتبات عالیات شد

چون به بغداد رسید و هلال ماه محرّم سنهٔ شصت و نه که در کتب باب بسنهٔ بعد حین تعبیر و وعد ظهور حقیقت امر و اسرار خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور این سرّ سربسته میان داخل و خارج مشهود گشت بهآءاللّه باستقامت عظیمه در میان ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحی و ضواحی بغداد بجهت تستّر ببعضی حرف مشغول و گاهی در نفس بغداد بلباس اعراب بسر میبرد

باری بهآءاللّه بقسمی حرکت نمود که قلوب این طائفه منجذب و اکثر اهالی عراق ساکت و صامت و بعضی متحیّر و برخی متغیّر بودند بعد از یک سال توقّف دست از جمیع شئون گسسته و اقربا و تعلّقات را ترک نموده بدون اطّلاع اتباع تنها و منفرد بی همراه و معین و انیس و رفیق از عراق سفر نمود و قریب دو سال در کردستان عثمانی اکثر اوقات در محلّی دور از آبادی در کوه مسمّی به سرگلو منزل داشت گاه‌گاهی نادراً به سلیمانیّه تردّد داشت چندی نگذشت که افاضل علمای آن صفحات بوئی از اطوار و احوال او برده در حلّ بعضی مسائل مشکله از معضلات مسائل الهیّه با او محاوره مینمودند و چون آثار کافیه و بیانات شافیه از او مشاهده نمودند نهایت احترام و رعایت را مجرا داشتند بنآء علیه شهرت عظیمه و صیت غریبی در آن صفحات حاصل نمود و خبر منقطع او باطراف و اکناف شیوع یافت که شخص غریبی ایرانی در صفحات سلیمانیّه که از

قدیم منشأ علمای نحریر اهل سنّة بوده پیدا شده و اهل آن دیار در ستایش او زبان گشوده‌اند از این خبر مسموع معلوم شد که آن شخص بهآءاللّه معهود است لهذا چند نفر بآنجا شتافتند و تضرّع و زاری آغاز نمودند کثرت تضرّع جمیع سبب رجوع گردید

و هرچند این طائفه از این وقوعات عظیمه از قتل رئیس و سائره تزلزل و اضطرابی حاصل ننمودند بلکه تکثّر و تزاید نمودند لکن باب چون در بدایت تأسیس بود که قتیل گشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و سلوک و تکلیف خویش بیخبر بودند اساسشان مجرّد محبّت باب بود و این بی‌خبری سبب شد که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت و چون تعرّض شدید دیدند دست بمدافعه گشودند لکن بعد از رجوع بهآءاللّه در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این طائفه جهد بلیغ نمود بقسمی که در مدّت قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد و بحسب مسموع در نزد اولیای امور نیز واضح و مشهود گشت که نوایا و مبادی و افکار این طائفه امور روحانیّه و از متعلّقات قلوب صافیه است و اساس حقیقی اصلی تصحیح اخلاق و تحسین ادبی عالم انسانیست بمادّیّات قطعیّاً علاقه نداشته

و چون این اساس در قلوب این طائفه استقرار یافت بقسمی در جمیع بلاد حرکت نمودند که در نزد اولیای امور بسلامت نفس و سکون قلب و نیّت صحیحه و اعمال حسنه و حسن آداب مشتهر گشتند زیرا این قوم در نهایت آداب اطاعت و انقیاد هستند چون تعلیم را چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند اوّل اعتراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق و رفتار این طائفه بود حال در ایران اعتراض بر عقاید و وجدان ایشانست و این نیز خارج از قوّهٔ انسان است که بتواند بتعرّض و اعتراض تبدیل ضمایر و وجدان نماید و یا دخلی در عقاید احدی کند در کشور وجدان جز پرتو انوار رحمن حکم نتواند و بر سریر قلوب جز قوّهٔ نافذهٔ مالک الملوک حاکم نشاید اینست که هر قوّه‌ئی را معطّل و معوّق توان نمود جز فکر و اندیشه را که حتّی انسان بنفسه منع اندیشه و خاطر خویش نتواند و صدّ هواجس و ضمایر خود ننماید

باری انصافش اینست که قریب سی و پنج سال است که از این طائفه مخالف دولت و مغایر ملّت امری حادث نشده و مشاهده نگشته و در این مدّت مدیده با وجود آنکه کثرت و جمعیّتشان اضعاف مضاعف سابق است صدائی از جائی بلند نه جز آنکه هرچند وقت علمای اعلام و فضلای کرام فی‌الحقیقه بجهت اعلای این صیت در جهان و بیدار نمودن ناس حکم بقتل چند نفس مینمایند چه که چون بحقیقت نظر کنی این گونه تعرّض تدمیر نه بلکه تعمیر است خاموش و نسیان نگردد بلکه پر جوش و اعلان شود

باری یک حکایت مختصری نقل کنم از وقوعات شخصی تعرّض شدید و اذیّت کلّی بشخصی بابی نموده متعدّی علیه دست بقصاص گشود و بانتقام برخاست و بر متعدّی تشهیر سلاح نمود و چون معرض تهدید و توبیخ این طائفه گشت فرار اختیار کرد

و چون به همدان رسید صفتش معلوم شد علما آن را چون از سلسلهٔ علما بود بشدّت پاپی شدند و تسلیم حکومت نمودند و باجرای تعزیر حکم کردند از قضا در جیب گریبان او نوشته‌ئی از بهآءاللّه بیرون آمد که مضمون آن ملامت بر قصد قصاص و زجر و توبیخ بر طلب انتقام بود و در منع از اتّباع شهوات از جمله مضمون این عبارات مندرج یافتند انّ اللّه بریء من المفسدین و هم‌چنین ان تقتلوا خیر لکم من ان تقتلوا و اذا عوقبتم فعلیکم بولاة الأمور و ملاذ الجمهور و ان اهملتم فوّضوا الأمور الی الرّبّ الغیور هذه سمة المخلصین و صفة الموقنین حاکم چون مطّلع بر این نوشته شد بآن شخص خطاب نمود که بحکم رئیس مطاع خویش تأدیب لازم و سیاست و تعذیب واجب شد آن شخص در جواب گفت اگر جمیع نصائح او را مجرا بدارید من از عقوبت و هلاکت نهایت ممنونیّت دارم حاکم تبسّم نمود و آن شخص را رها نمود

باری در تربیت و تشویق بحسن اخلاق و تحصیل معارف و فنون آفاق و حسن سلوک با جمیع طوائف عالم و خیرخواهی کلّ امم و تألیف و اتّحاد و اطاعت و انقیاد و تربیت اطفال و تحصیل ما یحتاج الیه عالم انسان و تأسیس سعادت

حقیقیّهٔ مردمان بهآءاللّه نهایت کوشش نموده متّصلاً باطراف صحائف نصائح ارسال مینمود و تأثیر عجیبی حاصل و بعد از نهایت جستجو و تفحّص بعضی از آن مراسلات ملاحظه شد و بعضی فقرات آن مرقوم میشود

آن رسائل جمیع در تهذیب اخلاق و تشویق بر حسن آداب و توبیخ بعضی از افراد و تشکّی از اهل فساد بود از جمله این عبارت مذکور بود

لیس ذلّتی سجنی لعمری انّه عزّ لی بل الذّلّة عمل احبّائی الّذین ینسبون انفسهم الینا و یتّبعون الشّیطان فی اعمالهم منهم من اخذ الهوی و اعرض عمّا امر به و منهم من اتّبع الحقّ بالهدی فالّذین ارتکبوا الفحشآء و تمسّکوا بالدّنیا انّهم لیسوا من اهل البهآء

و همچنین طوبی لمن تزیّن بطراز الآداب و الأخلاق انّه ممّن نصر ربّه بالعمل الواضح المبین

و همچنین

هو اللّه تعالی شأنه الحکمة و البیان

حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری امینی فرستاده اسّ اساس دین اللّه و مذهب اللّه آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدّده را سبب و علّت بغضا ننمایند این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل توحید کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّاً للّه و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناری است عالم‌سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد در محاربهٔ واقعهٔ بین دولتین ملاحظه نمائید طرفین از مال و جان گذشتند چه مقدار قریه‌ها کأن لم یکن مشاهده شد مشکوة بیان را این کلمه بمثابهٔ مصباح است

ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار بکمال محبّت و اتّحاد و مودّت و اتّفاق سلوک نمائید قسم بآفتاب حقیقت نور اتّفاق آفاق را روشن و منوّر سازد حقّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانیست فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال

امیدواریم حقّ ملوک عالم را تأیید فرماید تا از تجلّیات انوار آفتاب عدل عالم را منوّر نمایند و مزیّن دارند گاهی بلسان شریعت و هنگامی بلسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت قصوی ظهور این مقام بلند اعلی بوده و کفی باللّه شهیداً

ای دوستان با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون شما از آن محروم بلسان محبّت و شفقت القا نمائید و بنمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والّا او را باو گذارید و در بارهٔ او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوبست و مائدهٔ روح و بمثابهٔ معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی

اگر اهل توحید در اعصار اخیره بشریعت غرّا بعد از حضرت خاتم روح ما سواه فداه عمل مینمودند و بذیلش تشبّث بنیان حصن امر متزعزع نمیشد و مدائن معموره خراب نمیگشت بلکه مدن و قری بطراز امن و امان مزیّن و فائز

از غفلت و اختلاف امّة مرحومه و دخان انفس شریره ملّت بیضا تیره و ضعیف مشاهده میشود اگر عامل میشدند از انوار آفتاب عدل غافل نمیگشتند

این مظلوم از اوّل ایّام الی حین بین ایادی غافلین مبتلا گاهی به عراق و هنگامی به ادرنه و از آنجا به عکّا که منفای قاتلین و سارقین بوده من غیر جهت ما را نفی نمودند و از این سجن اعظم معلوم نیست بکجا و چه جا محلّ گیریم العلم عند اللّه ربّ العرش و الثّری و ربّ الکرسیّ الرّفیع ما در هر محلّ باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید اولیا بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلی ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند آنچه وارد شده و بشود سبب و علّت ارتفاع کلمهٔ توحید بوده و هست خذوا امر اللّه و تمسّکوا به انّه نزّل من لدن آمر حکیم

با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را به ما تنتفع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم قسم بآفتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده اهل بهاء جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس بصدق و صفا بوده‌اند ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه امام وجوه ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه این مقال امروز هر صاحب بصری از اعمال و آثار بمقصود پی‌برد و از گفتار و رفتار بمراد اهل بهاء آگاهی یابد امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر و امطار سحاب فضل و عنایتش در کلّ حین نازل در ایّام توقّف در عراق این مظلوم با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران بدریای بخشش بی‌پایان پی‌برند تجلّیات اسم ستّار بقسمی ظاهر که بدکار گمان مینمود از اخیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب ناس را سبب بعضی از علمای ایران و اعمال ناشایستهٔ جهّال بوده مقصود از علما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را از شاطی بحر احدیّه منع نموده‌اند والّا عالم عامل و حکیم عادل بمثابهٔ روحند از برای جسد عالم طوبی از برای عالمی که تارکش بتاج عدل مزیّن و هیکلش بطراز انصاف مفتخر قلم نصح دوستان را وصیّت میفرماید و بمحبّت و شفقت و حکمت و مدارا امر مینماید مظلوم امروز مسجون ناصر او جنود اعمال و اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفنگ و توپ یک عمل پاک عالم خاک را جنّت علیا نماید

ای دوستان باخلاق مرضیّه و اعمال طیّبه مظلوم را نصرت نمائید الیوم هر نفسی ارادهٔ بلوغ بأعلی المقام نماید باید به ما عنده ناظر نباشد بل به ما عند اللّه لیس له ان ینظر الی ما ینفعه بل الی ما ترتفع به کلمة اللّه المطاعة قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدّس باشد چه که سلاح موحّدین و مقرّبین تقوی اللّه بوده و هست اوست درعی که انسان را از سهام بغی و فحشا حفظ مینماید لازال رایة تقوی مظفّر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب بها فتح المقرّبون مدن القلوب باذن اللّه ربّ الجنود عالم را ظلمت احاطه نموده سراجی که روشنی بخشد حکمت بوده و هست مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه نمود و از حکمت ملاحظهٔ مقاماتست و سخن گفتن باندازه و شأن و از حکمت حزم است چه که انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول نماید

در جمیع احوال از حقّ جلّ جلاله بطلبید عبادش را از رحیق مختوم و انوار اسم قیّوم محروم نفرماید

یا احبّآء اللّه انّ قلم الصّدق یوصیکم بالأمانة الکبری لعمر اللّه نورها اظهر من نور الشّمس قد خسف کلّ نور عند نورها و ضیائها و اشراقها از حقّ میطلبیم مدن و دیارش را از اشراقات انوار شمس امانت محروم نفرماید جمیع را در لیالی و ایّام بامانت و عفّت و صفا و وفا دلالت نمودیم و باعمال طیّبه و اخلاق مرضیّه وصیّت کردیم در لیالی و ایّام صریر قلم مرتفع و لسان ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت تفویض سی سنه و ازید آنچه بر این حزب مظلوم وارد صبر نموده‌اند و بخدا گذاشته‌اند هر صاحب عدل و انصاف بر آنچه ذکر شد شهادت داده و میدهد این مظلوم در این مدّت بمواعظ حسنه و نصائح شافیهٔ کافیه تشبّث نمود تا بر کل ثابت و واضح شد که این مظلوم از برای ظهور

کنوز مودعهٔ در نفوس خود را هدف سهام بلایا نموده نزاع و جدال شأن درنده‌های ارض بوده و هست اعمال پسندیده شأن انسان

تبارک الرّحمن الّذی خلق الانسان علّمه البیان بعد از همهٔ زحمتها نه امرای دولت راضی و نه علمای ملّت یک نفس یافت نشد که للّه امام درگاه حضرت پادشاه خلّد اللّه ملکه کلمه‌ئی بگوید لن یصیبنا الّا ما کتب اللّه لنا بمعروف عمل ننمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت انصاف بمثابهٔ عنقا شد و صدق مانند کبریت احمر نفسی بخیر تکلّم ننمود گویا عدل بمثابهٔ اهل حقّ مبغوض عباد و مطرود بلاد گشته سبحان‌اللّه در مقدّمهٔ ارض طاء احدی به ما حکم به اللّه تکلّم ننمود نظر باظهار قدرت و ابراز خدمت در حضور سلطان خلّد اللّه ملکه معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته‌اند امثال آن نفوس قطره را دریا نمایند و ذرّه را آفتاب بیت گلین را حصن متین گویند و از حقّ مبین چشم پوشند جمعی مصلحین عالم را بتهمت فساد اخذ نمودند لعمر اللّه آن نفوس جز عزّت دولت و خدمت ملّت قصدی و املی نداشته و ندارند للّه گفته و للّه میگویند و فی سبیل اللّه سالکند

ای دوستان از مقصود عالمیان مسئلت نمائید حضرت سلطان خلّد اللّه ملکه را تأیید فرماید تا از انوار آفتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز امن و امان مزیّن گردد از قرار مذکور بصرافت طبع مبارک بستگان را گشود و مقیّدین را آزادی بخشود بعضی از امور عرضش امام وجوه عباد فرض است و اظهارش از سجیّهٔ ابرار تا اخیار مطّلع شوند و آگاه گردند انّه یلهم من یشآء بما اراد و هو المقتدر الآمر العلیم الحکیم

از آن ارض کلمه‌ئی بسمع مظلوم رسید که فی‌الحقیقه سبب حیرت شد نوّاب والا معتمدالدّوله فرهاد میرزا در بارهٔ مسجون فرموده آنچه ذکرش محبوب نه این مظلوم با ایشان و امثال ایشان بسیار کم ملاقات نموده آنچه در نظر است دو بار در مرغ‌محلّهٔ شمیران که مقرّ مظلوم بود تشریف آوردند دفعهٔ اولی عصر یومی و ثانی یوم جمعه صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت فرمودند ایشان عالم و آگاهند نباید بغیر حقّ تکلّم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید این کلمه را امام وجه از قبل مظلوم مذکور دارد یا ابن الملک اسأل من حضرتک العدل و الانصاف فیما ورد علی هذا المظلوم الغریب طوبی از برای نفسی که شبهات اهل هوی او را از اظهار عدل بازنداشت و از انوار نیرّ انصاف محروم ننمود یا اولیآء اللّه فی آخر القول نوصیکم مرّةً اخری بالعفّة و الأمانة و الدّیانة و الصّدق و الصّفآء ضعوا المنکر و خذوا المعروف هذا ما امرتم به فی کتاب اللّه العلیم الحکیم طوبی للعاملین در این حین قلم نوحه مینماید و میگوید یا اولیآء اللّه بافق راستی ناظر باشید و از دونش فارغ و منقطع و آزاد لا حول و لا قوّة الّا باللّه تمّت

بالجمله در سابق در ولایات در السن و افواه مردمان در ایران بحقّ این طائفه روایات و حکایات مخالف و مباین بلکه منافی مزیّت عالم انسانی و معارض موهبت الهی افتاد و اشتهار یافت و چون اساس قرار و استقراری حصول نمود و روش و سلوک معلوم و مشهود شد پردهٔ شبهه و شکوک زائل گشت و حقیقت حال این طائفه واضح و روشن گردید و بدرجهٔ ثبوت واصل شد که اساس مخالف ظنون ناس است و بنیان مباین گمان و قیاس در رفتار و کردار و اخلاق و احوال محلّ اعتراض نه اعتراض در ایران بر بعضی ضمایر و عقاید این طائفه است و از قرائن احوال چنین ملاحظه شد که اهالی امنیّت و رسوخ بامانت و صداقت و دیانت این طائفه در جمیع معاملات حاصل نموده‌اند

بر سر اصل مطلب رویم مدّت اقامت این اشخاص در عراق مشهور آفاق شدند چه که غربت سبب شهرت گشت بقسمی که بسیاری از طوائف سائره ارتباط و اتّحادی خواستند و اسباب الفتی آراستند لکن رئیس این طائفه مقاصد هر حزبی را دریافته در کمال سکون و سلوک و ثبوت حرکت مینمود و تمکین احدی ننمود بلکه بقدر امکان بنصیحت هر یک قیام کرد و تشویق و تحریص بنوایای حسنه و مقاصد خیریّهٔ دولت و ملّت نمود و این روش و حرکت رئیس در عراق شهرت یافت

و هم‌چنین در مدّت اقامت در عراق بعضی از مأمورین دول اجنبیّه حسن الفت خواستند و روابط مودّت جستند لکن رئیس موافقت ننمود و از اتّفاقات غریبه آنکه در عراق بعضی از خانوادهٔ سلطنت با آن دول همراز گشتند و بوعد و وعید دمساز و این طائفه لسان توبیخ گشودند و نصیحت آغاز کردند که این چه دنائت است و وضوح خیانت که انسان بجهت منافع دنیوی و فوائد شخصی و رفاهیّت حال یا صیانت جان و مال خود را در این وبال عظیم و خسران مبین اندازد و متصدّی امری گردد که داعی ذلّت کبری و جالب نقمت عظمی و رسوائی آخرت و اولی گردد هر ذلّتی را تحمّل توان نمود مگر خیانت وطن و هر گناهی قابل عفو و مغفرت است مگر هتک ناموس دولت و مضرّت ملّت و چنین تصوّر داشتند که دولتخواهی نمودند و اظهار خلوص و نیکخواهی کردند و حقوق وفاداری را مقدّس شمردند و این مقصد جلیل را فریضهٔ ذمّت خویش دانستند و این اخبار در عراق عرب شیوع یافت و خیرخواهان وطن زبان بشکرانه گشودند و تحسین و توقیر فرمودند و چنین گمان میرفت که این وقایع بحضور همایون عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم شد که بعضی از مشایخ در عتبات عالیات که مخابره بدربار بلکه به پیشگاه دارند در خفیّه دائماً نسبت باین طائفه غرویّات و اسنادات عجیبه داده و همچه گمان نموده که این گونه مساعی سبب تقرّب درگاه و علّت علوّ شأن و جاهست و چون هیچ نفسی در دربار معدلت‌مدار در این خصوص بآزادی سخن نتوانست نمود و وزرای واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکوت میدیدند از این سعایتها و روایتها مسئلهٔ عراق در طهران جسامت یافته و مبالغات عظیمه شده لکن جنرال قونسولها چون بحقیقت واقف بودند معتدلانه حرکت مینمودند تا آنکه میرزا بزرگ خان قزوینی جنرال قونسول بغداد شد و چون این شخص اکثر اوقات خویش را به بیهوشی گذرانده از دوراندیشی در کنار بود با آن مشایخ در عراق هم عهد و میثاق گشته کمر همّت را بر خرابی و اضمحلال محکم بست و آنچه قوّهٔ تحریر و بنان داشت صرف تقریر و بیان کرد هر روز در سرّ طوماری به طهران نوشت و اَیمان و پیمانی با حضرات مشایخ نمود و لائحهٔ منشوری بحضرت سفیرکبیر ارسال داشت چون این تقاریر و تحاریر را پایه و اساسی نبود جمیع بتأخیر و تسویف میگذشت تا آنکه آن مشایخ با جنرال مجلس مشورتی فراهم آوردند و جمعی علمای اعلام و مجتهدین عظام را در کاظمین علیهما السّلام جمع نمودند و متّفق و متّحد شدند و بمجتهدین کربلای معلّی و نجف اشرف نوشتند و جمیع را دعوت نمودند بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته از جمله عالم جلیل نحریر و فاضل نبیل شهیر خاتمة المحقّقین مرحوم مغفور الشّیخ مرتضی که رئیس مسلّم کل بود من‌دون اطّلاع حاضر شدند و چون از حقیقت مقاصد مطّلع شدند فرمودند من بر کنه حقائق این طائفه و اسرار و سرائر مسائل الهیّهٔ این فئه کما هی حقّها مطّلع نیستم و تا بحال در احوال و اطوارشان منافی کتاب مبین که داعی تکفیر باشد چیزی ندیده و نفهمیدم لهذا مرا از این قضیّه معاف دارید هر کس تکلیف خویش را دانسته عمل نماید باری مقصود مشایخ و قونسول هجوم عامّ بغتی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این تدبیر عدیم التّأثیر بلکه سبب خجلت و مأیوسی شد و آن جمعیّت مشایخ و علما و عوام که از کربلا آمده بودند پریشان شدند

در خلال این احوال مفسدین از هر طرف حتّی بعضی وزرای معزول تحریک این طائفه نمودند که بلکه تغییر منهج و سلوک دهند و متّصل از جمیع جهات پیغامهای کذب و اراجیف متواصل و متواتر بود که منویّ ضمیر دربار ایران قلع و قمع و اعدام و اهلاک این طائفه است و متّصلاً مخابره با حکومت محلّیّه ممتدّ و عنقریب جمیع در عراق دست‌بسته تسلیم ایران میگردند لکن بابیها بسکون و سکوت وقت میگذراندند و سلوک و روش را ابداً تغییر ندادند

و چون میرزا بزرگ خان از این گونه حرکات نیز منویّ ضمیر خویش را ترویج و حصولی نیافت از سوء تدبیر در فکر تکدیر و تحقیر افتاد هر روز بهانه‌ئی جست و اهانتی کرد و ولوله و آشوبی انداخت و علم فتنه برافراخت تا کار مشرف بر آن شد که بغتةً فساد شود و زمام امور از دست رود و قلوب در تشویش و اضطراب و نفوس در ضیق و عذاب افتدو بهر وسیله از علاج مزاج عاجز شدند

و آنچه مراجعت نمودند خائب و خاسر گشتند و چون این درد را دوائی و این درد را صفائی نیافتند نه ماه مشورت نمودند و در تردّد بودند عاقبت منعاً للفساد معدودی بسلک تبعیّت دولت علیّهٔ عثمانیّه داخل شدند که این ضوضا را زائل کنند بواسطهٔ این تدبیر تسکین فساد شد و قونسول دست از تعرّض کوتاه نمود لکن این قضیّه را بخلاف واقع و برعکس حقیقت بدربار پادشاهی اخبار کرد و از هر جهت با مشایخ متّفقه بوسائل تخدیش اذهان تشبّث نمود نهایت معزول و منکوب و پشیمان و پریشان گشت

باصل مطلب پردازیم یازده سال و چیزی بهآءاللّه در عراق عرب اقامت نمود روش و سلوک این طائفه بقسمی واقع شد که شهرت و صیت تزاید نمود چه که در میان ناس ظاهر و مشهود و با جمیع طوائف معاشر و مألوف و با علما و فضلا در حلّ مسائل مشکلهٔ الهیّه و تحقیق حقائق مطالب معضلهٔ ربّانیّه مأنوس بود از قرار روایت از عموم طوائف بحسن معاشرت و آداب محاوره جمیع حاضرین و واردین را خوشنود مینمود این نوع حالات و حرکات او سبب شد که گمان سحر نمودند و از خواصّ علوم غریبه شمردند

و در این مدّت میرزا یحیی مستور و پنهان و بر روش و سلوک سابق باقی و برقرار بود حتّی چون فرمان اعلیحضرت پادشاه عثمانی بحرکت بهآءاللّه از بغداد صادر شد میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه مرافقت گاهی تصوّر سفر هندوستان نمود و گاهی قرار در ترکستان و چون مصمّم بهیچ یک از این دو رأی نشد عاقبت بخواهش خویش پیش از جمیع بهیئت درویش در لباس خفا و تبدیل عازم کرکوک و اربیل شد و از آنجا بحرکت متواصل واصل موصل گشت و چون این جمعیّت وارد شدند در کنار قافله منزل و مأوی نمود با وجود آنکه در آن سفر حکّام و مأمورین کمال رعایت و احترام را مجرا داشتند و حرکت و قرار بحشمت و وقار بود معذلک دائماً در لباس تبدیل پنهان و بتصوّر احتمال حصول تعرّض احتراز داشت

و بر این قرار وارد استانبول شدند از طرف سلطنت سنیّهٔ عثمانیّه در مسافرخانه منزل دادند و نهایت رعایت را از هر جهت در بدایت مجرا داشتند از جهت تنگی محلّ و کثرت جمعیّت روز سیّم بخانهٔ دیگر نقل و حرکت نمودند و بعضی از اعیان دیدنی نموده ملاقات کردند و از قرار روایت معتدلانه حرکت نمودند با وجود آنکه جمعی در محافل و مجالس تزییف و تشنیع مینمودند که این طائفه فتنهٔ آفاقند و هادم عهد و میثاق منبع فسادند و مخرّب بلاد آتش افروختهاند و جهانی را سوخته اگرچه بظاهر آراستهاند لکن هر نقمت و عقوبتی را شایسته لکن حضرات بصبر و سکون و تأنّی و ثبوت سلوک نمودند حتّی بجهت مدافعه مزاحم مقامات عالیه نگشتند و بخانهٔ احدی از افاخم آن مملکت مراوده ننمودند هر یک از اعاظم رجال بحال خویش دیدنی فرمود ملاقات نمودند و سخن جز از علوم و فنون در میان نبود تا آنکه بعضی از رجال راهنمائی نمودند و زبان بخیرخواهی گشودند که مقتضای اصول مراجعت است و بیان حال و طلب معدلت در جواب گفتند که بفرمان پادشاهی راه اطاعت پیمودیم و وارد این مملکت گشتیم دیگر مقصد و مرادی نداشته و نداریم که مراجعت کنیم و درد سر آریم و آنچه در پس پردهٔ قضا پنهان در آینده عیان گردد تعجیز و تصدیع لزوم نداشته و ندارد اگر سروران دلآگاه اصحاب عقول و انتباهند البتّه جستجو نموده بحقیقت حال مطّلع شوند والّا حصول حقیقت ممتنع و محال است در این صورت تصدیع وکلا و تعجیز وزرای دربار چه لزوم از هر فکری آزاده و مقدّرات را مهیّا و آماده هستیم قل کلّ من عند اللّه برهان کافی وافی است و ان یمسسک اللّه بضرّ فلا کاشف له الّا هو علاج شافی

بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صادر و در قطعهٔ رومیلی ادرنه را مسکن و مقرّ تعیین فرمودند باییها کلّاً بهمراهی ضابطان بآن شهر روانه شده لانه و آشیانه نمودند از قراری که از بعضی سیّاحان و بزرگان و فاضلان آن شهر مسموع شد در آنجا نیز نوعی روش و حرکت نمودند که اهالی مملکت و مأمورین دولت ستایش مینمودند و جمیع حرمت و رعایت میکردند و چون بهآءاللّه با علما و فضلا و بزرگان و ارکان ملاقات مینمود و صیت و شهرتی در رومیلی حاصل نمود خلاصه اسباب آسایش

فراهم شد و خوف و خشیتی باقی نماند در مهد راحت آرمیدند و اوقاتی بآسودگی میگذرانیدند که سیّد محمّد نامی اصفهانی یکی از اتباع با میرزا یحیی طرح آمیزش و الفتی ریخت و اسباب صداع و کلفتی گشت یعنی راز نهفته آغاز نمود و باغوای میرزا یحیی قیام که ذکر این طائفه در جهان بلند و نامشان ارجمند گشته خوف و خطری باقی نماند و بیم و حذری در میان نه از تابعی بگذر تا متبوع جهان گردی و از تحت الشّعاع خارج شو تا مشهور آفاق شوی و میرزا یحیی نیز از قلّت تأمّل و تفکّر در عواقب و کم‌تجربگی مفتون اقوال او شد و مجنون احوال او این طفل رضیع شد و آن ثدی عزیز گشت باری بعضی از رؤسای این طائفه آنچه نصیحت نوشتند و دلالت بر طریق بصیرت نمودند که سالهای سال پروردهٔ آغوش برادری و در بستر راحت آرمیده و سرور این چه ظنونست که از نتائج جنونست تو باین اسم بی‌رسم که نظر بملاحظه و مصلحتی وضع شده است مغرور مشو و در نزد عموم خویش را مذموم مخواه پایه و مایهٔ تو منوط بکلمه‌ئی و علوّ و سموّت نظر بمحافظه و ملاحظه‌ئی باری آنچه نصیحت بیشتر نمودند تأثیر کمتر یافت و هر چه دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد و بعد آتش حرص و طمع افروخته شد با وجود آنکه بهیچ وجه احتیاج نبود و رفاهیّت حال در نهایت کمال در فکر معاش و شهریّه افتادند و بعضی از متعلّقات میرزا یحیی بسرایه رفتند و استدعای رعایت و عاطفت نمودند و چون بهآءاللّه این گونه اطوار و احوال از آن مشاهده کرد هر دو را از خویش دور و مهجور نمود

پس سیّد محمّد بجهت اخذ شهریّه به استانبول توجّه نمود و باب تکدّی باز از قرار مذکور این فقره سبب حزن اکبر شد و علّت قطع مراوده و در استانبول نیز بعضی روایات خودسرانه نمود از جمله گفته آن شخص شهیر که از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ملاحظه نمودند که این خوب اسباب فسادیست و وسیلهٔ ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند و آفرین گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود رکن اعظمید و ولیّ مسلّم باستقلال حرکت کنید تا فیض و برکت آشکار گردد دریای بی‌موج صیت ندارد و ابر بی‌رعد باران نبارد باری باین گونه گفتار آن بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ترّهاتی بر زبان راند که سبب تشویش افکار گشت رفته‌رفته آنان که تحریک و تشویق مینمودند در گوشه و کنار بلکه در دربار بدون استثنا بنای تشنیع بلیغ نمودند که بابیان چنین گویند و چنان روایت کنند و رفتار چنان است و گفتار چنین این گونه فساد و فتن سبب شد و امور مشتبه گشت و دیگر بعضی اوهامات ظهور یافت که الجائات ضروریّه گمان شد و مصلحت نفی حضرات بمیان آمد و بغتةً امر وارد و بهآءاللّه را از رومیلی حرکت دادند و معلوم نبود بچه کاری و چه جائی برند روایات مختلفه در افواه افتاد و مبالغات بسیار مسموع شد که امید نجات نبود

باری جمیع نفوس که همراه بودند کل الحاح و اصرار نمودند که همراه شوند و آنچه حکومت نصیحت کرد و ممانعت نمود ثمری نبخشید نهایت حاجی جعفر نامی برآشفت و بنالید و حلقوم خود بدست خویش برید حکومت چون چنین دید کل را اجازت معیّت داد و از ادرنه بساحل دریا وارد نمود و از آنجا به عکّا حرکت دادند و هم‌چنین میرزا یحیی را به ماغوسا فرستادند

و در اوقات اخیره در ادرنه بهآءاللّه رساله‌ئی مفصّل ترقیم نمود و جمیع امور را توضیح و تفصیل داد اساس اعظم این طائفه را شرح و بیان کرد و اخلاق و اطوار و مسلک و منهج را مشهود و عیان بعضی از مسائل سیاسیّه تفصیل داد و بعضی ادلّه براستی خویش اقامه نمود و حسن نیّت و صداقت و خلوص این طائفه را تقریر کرد و بعضی فقرات مناجات و برخی فارسی و اکثر عربی تحریر نمود و در لفّافه‌ئی گذاشته و عنوان آن را بنام همایون اعلیحضرت شهریار ایران مزیّن نمود و مرقوم داشت که شخصی پاکدل پاکباز منقطعاً الی اللّه و متهیّأً لمشهد الفدآء در کمال تسلیم و رضا این رساله را تقدیم حضور پادشاه نماید جوانی از اهالی خراسان میرزا بدیع نام رساله را برداشت و بحضور اعلیحضرت تاجدار شتافت موکب همایون در خارج طهران مقرّ و مکان داشت لهذا در محلّی دور مقابل سراپردهٔ ملوکانی بتنهائی بر سر سنگی قرار یافت و روز و شب منتظر

مرور رکاب پادشاهی و یا حصول مثول بحضور شهریاری بود سه روز بر این منوال در حالت صیام و قیام میگذرانید جسم نحیفی و روح ضعیفی باقی ماند روز چهارم ذات همایون بدورین اطراف و اکناف را اکتشاف میفرمود ناگه نظرشان باین شخص که با کمال ادب بر روی سنگی نشسته بود افتاد از قرائن استدلال شد که لابدّ شکر و شکایتی و استدعای داد و معدلتی دارد یکی از ملازمان درگاه را بتفقّد حال آن جوان امر فرمودند چون مستفسر شد رساله در دست داشت و بدست خویش تقدیم حضور همایون خواست و چون اذن حضور یافت در نزد سراپرده بتمکین و آرام و آدابی زایدالوصف و بآواز بلند یا سلطان قد جئتک من سبإ بنبإ عظیم ناطق گشت امر باخذ رساله و توقیف آورنده فرمودند اعلیحضرت پادشاهی ارادهٔ تأنّی داشتند و کشف حقیقت خواستند لکن حاضران حضور زبان بطعن شدید گشودند که این شخص جسارت عظیم نمود و جرئت عجیب چه که مکتوب مغضوب احزاب و منفیّ به بلغار و سقلاب را بی ترس و هراس بحضور پادشاهی آورده اگر چنانچه فوراً جزای شدید نبیند مزید جسارت عظیم گردد لهذا وزرای دربار اشارت بسیاست نمودند و حکم بعقوبت و نقمت اوّل زنجیر و شکنجه نمودند که یاران دیگر را بروز ده تا از سیاست جانسوز نجات یابی و رفیقان را اسیر کن تا از نقمت زنجیر و حدّت شمشیر رهائی جوئی آنچه عذاب نمودند و داغ و عقاب کردند جز سکون و سکوت ندیدند و بغیر از صمت و ثبوت نیافتند و چون شکنجه نتیجه نداشت در حالتی که جلّادان از یسار و یمین و او در بند اغلال و زنجیر و در زیر شمشیر با کمال ادب و تمکین نشسته عکس برداشتند و قتل و اعدام نمودند آن عکس را خواستم و سزاوار تماشا یافتم چه که بخضوعی عجیب و خشوعی غریب در نهایت تسلیم نشسته بود

باری اعلیحضرت تاجداری چون بعضی فقرات را مطالعه فرمودند و مطّلع بر مضامین رساله شدند از وقوعات متأثّر گشتند و اظهار تأسّف فرمودند از اینکه ملازمان تعجیل نمودند و عقوبت شدید مجرا داشتند حتّی روایت کنند که سه مرتبه فرمودند آیا واسطهٔ مراسله را کسی مؤاخذه نماید بعد امر پادشاهی صادر که حضرات علمای اعلام و افاضل مجتهدین کرام جوابی بر آن رساله مرقوم نمایند و چون نحاریر علمای دارالخلافه مطّلع بر مندرجات رساله شدند حکم فرمودند که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف دین مبین است معارض اصول و آیین و مزاحم ملوک و سلاطین است لهذا قلع و قمع و ردع و دفع از مقتضیات منهج قویم بلکه از فرائض عین است

این جواب در پیشگاه حضور مقبول نیفتاد که مضامین این رساله مخالفت وضوحی با شرع و عقل نداشته و دخلی بامور سیاست و حکومت ننموده و تعرّض و اعتراضی بر سریر سلطنت نکرده لهذا باید حقائق مسائل را تشریح نمود و جوابی بتصریح و توضیح مرقوم که سبب زوال شبهات و حلّ مشکلات شود و بجهت کل مدار احتجاج گردد

باری بعضی از فقرات آن رساله مرقوم میگردد که مزید اطّلاع جمهور شود در بدایت رساله بلسان عربی فصل مبینی از مراتب ایمان و ایقان و فدای جان در سبیل جانان و مقام تسلیم و رضا و کثرت مصایب و بلایا و شداید و رزایا و وقوع در تهمت فساد بواسطهٔ اعدا و ثبوت برائت خویش در حضور اعلیحضرت پادشاه و تبرّی از نفوس مفسده و بیزاری از گروه عاتیه و شروط خلوص ایمان بنصوص قرآن و لزوم اخلاق رحمانی و امتیاز از سائر خلائق در دار فانی و اتّباع اوامر و اجتناب مناهی و ظهور قضیّهٔ باب از تأیید الهی و عجز من علی الأرض از مقاومت امر سمائی و بهوش آمدن خویش از نفحات ربّانی و باین سبب وقوعش در بلایاء نامتناهی و بدون تعلّم حصول موهبت سبحانی و استفاضه از فیض غیبی صمدانی و اشراق علم لدنّی و معذوری خویش در نصیحت و هدایت ناس بر اکتساب کمالات انسانی و اشتعال بنار محبّت الهی و تشویق بر توجیه همّت بحصول مقامی اعظم از مرتبهٔ سلطنت دنیوی و مناجات بلیغی در نهایت تضرّع و تبتّل و زاری و امثال ذلک بعد بلسان فارسی مطالب را ذکر نموده و صورتش اینست

یا الهی هذا کتاب ارید ان ارسله الی السّلطان و انت تعلم بأنّی ما اردت منه الّا ظهور عدله لخلقک و بروز الطافه لأهل مملکتک و انّی لنفسی ما اردت الّا ما اردته و لا ارید بحولک الّا ما ترید عدمت کینونة ترید منک دونک فوعزّتک رضائک منتهی املی و مشیّتک غایة رجائی فارحم یا الهی هذا الفقیر الّذی تشبّث بذیل غنائک و هذا الذّلیل الّذی یدعوک بأنّک انت العزیز العظیم ایّد یا الهی حضرة السّلطان علی اجرآء حدودک بین عبادک و اظهار عدلک بین خلقک لیحکم علی هذه الفئة کما یحکم علی ما دونهم انّک انت المقتدر العزیز الحکیم

حسب الاذن و اجازهٔ سلطان زمان این عبد از مقرّ سریر سلطانی به عراق عرب توجّه نمود و دوازده سنه در آن ارض ساکن و در مدّت توقّف شرح احوال در پیشگاه سلطانی معروض نشد و همچنین بدول خارجه اظهاری نرفت متوکّلاً علی اللّه در آن ارض ساکن تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد و بعد از ورود در صدد اذیّت جمعی فقرا افتاد هر روز باغوای بعضی از علمای ایران متعرّض این عباد بوده مع آنکه ابداً خلاف دولت و ملّت و مغایر اصول و آداب اهل مملکت از این عباد ظاهر نشده و این عبد بملاحظهٔ اینکه مبادا از افعال معتدین امری منافی رأی جهان‌آرای سلطانی احداث شود لذا اجمالی بباب وزارت خارجه میرزا سعید خان اظهار رفت تا در پیشگاه حضور معروض دارد و بآنچه حکم سلطانی صدور یابد معمول گردد مدّتها گذشت و حکمی صدور نیافت تا آنکه امر بمقامی رسید که بیم آن بود بغتةً فسادی برپا شود و خون جمعی ریخته گردد لا بدّاً حفظاً لعباد اللّه معدودی بوالی عراق توجّه نمودند اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه فرمایند بر مرآت قلب منیر روشن خواهد شد که آنچه واقع شده نظر بمصلحت بوده و چاره‌ئی جز آن بر حسب ظاهر نه ذات شاهانه شاهد و گواهند که در هر بلد که معدودی از این طائفه بوده نظر بتعدّی بعضی از حکّام نار حرب و جدال مشتعل میشد ولکن این فانی بعد از ورود عراق کل را از فساد و نزاع منع نموده و گواه این عبد عمل اوست چه که کل مطّلعند و شهادت میدهند که جمعیّت این حزب در آن اوقات در ایران اکثر از قبل بوده و معذلک احدی از حدّ خود تجاوز ننموده و بنفسی متعرّض نشده قریب پانزده سنه میشود که کل ناظراً الی اللّه و متوکّلاً علیه ساکنند و آنچه بر ایشان وارد شده صبر نموده‌اند و بحقّ گذاشته‌اند و بعد از ورود این عبد باین بلد که موسوم به ادرنه است بعضی از این طائفه از معنی نصرت سؤال نموده‌اند اجوبهٔ شتّی در جواب ارسال یکی از آن اجوبه در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور واضح گردد که این عبد جز صلاح و اصلاح بامری ناظر نبوده و اگر بعضی از الطاف الهیّه که من غیر استحقاق عنایت فرموده واضح و مکشوف نباشد این قدر معلوم میشود که بعنایت واسعه و رحمت سابقه این مظلوم را از طراز عقل محروم نفرموده صورت کلماتی که در معنی نصرت عرض شد این است

هو اللّه تعالی

معلوم بوده که حقّ جلّ ذکره مقدّس است از دنیا و آنچه در اوست و مقصود از نصرت این نبوده که نفسی بنفسی محاربه و یا مجادله نماید سلطان یفعل ما یشآء ملکوت انشآء را از برّ و بحر بید ملوک گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهیّه علی قدر مراتبهم انّه هو المقتدر المختار و آنچه حقّ جلّ ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد اوست که کنائز ذکر و محبّت ربّانیّه و خزائن علم و حکمت الهیّه‌اند لم‌یزل ارادهٔ سلطان لایزال این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا و ما فیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلّیات ملیک اسماء و صفات شوند پس باید در مدینهٔ قلب بیگانه راه نیابد تا دوست یگانه بمقرّ خود آید یعنی تجلّی اسماء و صفاتش نه ذاته تعالی چه که آن سلطان بیمثال لازال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادلهٔ با نفسی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مدائن قلوب که در تصرّف جنود نفس و هوی است بسیف بیان و حکمت و تبیان مفتوح شود لذا هر نفسی که ارادهٔ نصرت نماید باید اوّل بسیف معانی و بیان مدینهٔ

قلب خود را تصرّف نماید و از ذکر ما سوی اللّه محفوظ دارد و بعد بمدائن قلوب توجّه کند اینست مقصود از نصرت ابداً فساد محبوب حقّ نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از جهّال ارتکاب نموده‌اند ابداً مرضیّ نبوده ان تقتلوا فی رضاه لخیر لکم من ان تقتلوا الیوم باید احبّای الهی بشأنی در مابین عباد ظاهر شوند که جمیع را بافعال خود برضوان ذی الجلال هدایت نمایند قسم بآفتاب افق تقدیس که ابداً دوستان حقّ ناظر بارض و اموال فانیهٔ او نبوده و نخواهند بود حقّ لازال ناظر بقلوب عباد خود بوده و این هم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شئونات ترابیّه طاهر و مقدّس شوند و بمقامات باقیه وارد گردند والّا آن سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی از کل بوده نه از حبّ ممکنات نفعی باو راجع و نه از بغضشان ضرّی وارد کل از امکنهٔ ترابیّه ظاهر و باو راجع خواهند شد و حقّ فرداً واحداً در مقرّ خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ و لا یعلم ذلک الّا هو و من عنده علم الکتاب لا اله الّا هو العزیز الوهّاب انتهی

ولکن حسن اعمال منوط بآنکه ذات شاهانه بنفسه بنظر عدل و عنایت در آن نظر فرمایند و بعرایض بعضی من‌دون بیّنه و برهان کفایت نفرمایند نسأل اللّه بأن یؤید السّلطان علی ما اراد و ما اراد ینبغی ان یکون مراد العالمین

و بعد این عبد را به استانبول احضار فرمودند با جمعی از فقرا وارد آن مدینه شدیم و بعد از ورود ابداً با احدی ملاقات نشد چه که مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه ببرهان بر کل مبرهن گردد که این عبد خیال فساد نداشته و ابداً با اهل فساد معاشر نبوده فوالّذی انطق لسان کلّ شیء بثنآء نفسه نظر بمراعات بعضی مراتب توجّه بجهتی صعب بوده ولکن لحفظ نفوس این امور واقع شده انّ ربّی یعلم ما فی نفسی و انّه علی ما اقول شهید ملک عادل ظلّ اللّه است در ارض باید کل در سایهٔ عدلش مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بیاسایند این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص ببعضی دون بعضی شود چه که ظلّ از ذی ظلّ حاکی است حقّ جلّ ذکره خود را ربّ العالمین فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده و میفرماید تعالی فضله الّذی سبق الممکنات و رحمته الّتی سبقت العالمین

این بسی واضحست که صواب یا خطا علی زعم القوم این طائفه امری که بآن معروفند آن را حقّ دانسته و اخذ کرده‌اند لذا از ما عندهم ابتغآء لما عند اللّه گذشته‌اند و همین گذشتن از جان در سبیل محبّت رحمن گواهیست صادق و شاهدیست ناطق علی ما هم یدّعون آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده بمشهد فدا در ره دوست بجان و دل شتافته‌اند اگر این نفوس که للّه از ما سواه گذشته‌اند و جان و مال در سبیلش ایثار نموده‌اند تکذیب شوند بکدام حجّت و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت میشود

مرحوم حاجی سیّد محمّد اعلی اللّه مقامه و غمّسه فی لجّة بحر رحمته و غفرانه با آنکه از اعلم علمای عصر بودند و اتقی و ازهد اهل زمان خود و جلالت قدرشان بمرتبه‌ئی بوده که السن بریّه کل بذکر و ثنایش ناطق و بزهد و ورعش موقن در غزای با روس با آنکه خود فتوای جهاد فرمودند و از وطن معروف بنصرت دین با علم مبین توجّه نمودند مع‌ذلک ببطش یسیر از خیر کثیر گذشتند و مراجعت فرمودند یا لیت کشف الغطآء و ظهر ما ستر عن الأبصار

و این طائفه بیست سنه متجاوز است که در ایّام و لیالی بسطوت غضب خاقانی معذّب و از هبوب عواصف قهر سلطانی هر یک بدیاری افتاده‌اند چه مقدار از اطفال که بی‌پدر مانده‌اند و چه مقدار از آباء که بی‌پسر گشته‌اند و چه مقدار از امّهات که از بیم و خوف جرئت آنکه بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند نداشته‌اند و بسی از عباد که در عشیّ با کمال غنا و ثروت بوده‌اند و در اشراق در نهایت فقر و ذلّت مشاهده شده‌اند ما من ارض الّا و قد صبغت من دمائهم و ما من هوآء الّا و قد ارتفعت الیه زفراتهم و در این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب قضا سهام بلا باریده و مع جمیع این قضایا و بلایا

نار حبّ الهی در قلوبشان بشأنی مشتعل که اگر کل را قطعه‌قطعه نمایند از حبّ محبوب عالمیان نگذرند بلکه بجان مشتاق و آملند آنچه را در سبیل الهی وارد شود

ای سلطان نسمات رحمت رحمن این عباد را تقلیب فرموده و بشطر احدیّه کشیده گواه عاشق صادق در آستین باشد ولکن بعضی از علمای ایران قلب انور ملیک زمان را نسبت بمحرمان حرم رحمن و قاصدان کعبهٔ عرفان مکدّر نموده‌اند ایکاش رأی جهان‌آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عبد با آن علما مجتمع میشد و در حضور حضرت پادشاهی اتیان حجّت و برهان مینمود این عبد حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت شهریاری واضح و لائح گردد و بعد الأمر بیدک و انا حاضر تلقآء سریر سلطنتک فاحکم لی او علیّ خداوند رحمن در فرقان که حجّت باقیه است مابین ملأ اکوان میفرماید فتمنّوا الموت ان کنتم صادقین تمنّای موت را برهان صدق فرموده و بر مرآت ضمیر منیر معلوم است که الیوم کدام حزبند که از جان در سبیل معبود عالمیان گذشته‌اند و اگر کتب استدلالیّهٔ این قوم در اثبات ما هم علیه بدماء مسفوکهٔ فی سبیله تعالی مرقوم میشد هرآینه کتب لاتحصی مابین بریّه ظاهر و مشهود بود

حال چگونه این قوم را که قول و فعلشان مطابق است میتوان انکار نمود و نفوسی را که از یک ذرّه اعتبار در سبیل مختار نگذشته و نمیگذرند تصدیق نمود

بعضی از علمای ایران که این بنده را تکفیر نموده‌اند ابداً ملاقات ننموده‌اند و این عبد را ندیده‌اند و از مقصود مطّلع نشده‌اند و مع‌ذلک قالوا ما ارادوا و یفعلون ما یریدون هر دعوی را برهان باید محض قول و اسباب زهد ظاهره نبوده

ترجمهٔ چند فقره از فقرات صحیفهٔ مکنونهٔ فاطمیّه صلوات اللّه علیها که مناسب این مقامست بلسان پارسی عرض میشود تا بعضی از امور مستوره در پیشگاه حضور مکشوف شود و مخاطب این بیانات در صحیفهٔ مذکوره که به کلمات مکنونه الیوم معروفست قومی هستند که در ظاهر بعلم و تقوی معروفند و در باطن مطیع نفس و هوی میفرماید

ای بیوفایان چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده‌اید مثل شما مثل ستارهٔ قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار منست

و هم‌چنین میفرماید

ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته مثل تو مثل آب تلخ صافیست که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون بدست صرّاف ذائقهٔ احدیّه افتد قطره‌ئی از آن را قبول نفرماید تجلّی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بی‌منتها در میان

و هم‌چنین میفرماید

ای پسر دنیا بسا سحرگاهان تجلّی عنایت من از مشرق لامکان بمکان تو آمد و ترا در بستر راحت بغیر مشغول دید و چون برق روحانی بمقرّ عزّ نورانی رجوع نمود و در مکان قرب نزد جنود قدس اظهار نداشتم و خجلت ترا نپسندیدم

و هم‌چنین میفرماید

ای مدّعی دوستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا بر فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و بازگشت انتهی

لذا در پیشگاه عدل سلطانی نباید بقول مدّعی اکتفا رود و در فرقان که فارق بین حقّ و باطل است میفرماید یا ایّها الّذین آمنوا ان جآءکم فاسق بنبإ فتبیّنوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین و در حدیث شریف وارد لا تصدّقوا النّمّام بر بعضی از علما امر مشتبه شده و این عبد را ندیده‌اند و آن نفوس که ملاقات نموده‌اند شهادت میدهند که این عبد

بغیر ما حکم به اللّه فی الکتاب تکلّم ننموده و باین آیهٔ مبارکه ذاکر قوله تعالی هل تنقمون منّا الّا ان آمنّا باللّه و ما انزل الینا و ما انزل من قبل

ای پادشاه زمان چشمهای این آوارگان بشطر رحمت رحمن متوجّه و ناظر و البتّه این بلایا را رحمت کبری از پی و این شداید عظمی را رخاء عظیم از عقب ولکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه در امور توجّه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد و این خیر محض است که عرض شد و کفی باللّه شهیداً

سبحانک اللّهمّ یا الهی اشهد بأنّ قلب السّلطان بین اصبعی قدرتک لو ترید قلّبه یا الهی الی شطر الرّحمة و الاحسان و انّک انت المتعالی المقتدر المنّان لا اله الّا انت العزیز المستعان

در شرائط علما میفرماید و امّا من کان من الفقهآء صائناً لنفسه و حافظاً لدینه مخالفاً لهواه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام ان یقلّدوه الی آخر و اگر پادشاه زمان باین بیان که از لسان مظهر الهام رحمن جاری شده ناظر شوند ملاحظه میفرمایند که متّصفین باین صفات واردهٔ در روایت مذکوره اقلّ از کبریت احمرند لذا هر نفسی که مدّعی علم است قولش مسموع نبوده و نیست

و هم‌چنین در ذکر فقهای آخر الزّمان میفرماید فقهآء ذلک الزّمان شرّ فقهآء تحت ظلّ السّمآء منهم خرجت الفتنة و الیهم تعود

و اگر این روایات را نفسی تکذیب نماید اثبات آن بر این عبد است چون مقصود اختصار است لذا تفصیل رواة عرض نشد

علمائی که فی‌الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده‌اند ابداً متعرّض این عبد نشده‌اند چنانچه مرحوم شیخ مرتضی اعلی اللّه مقامه و اسکنه فی ظلّ قباب عنایته در ایّام توقّف در عراق اظهار محبّت میفرمودند و به غیر ما اذن اللّه در این امر تکلّم ننمودند نسأل اللّه بأن یوفّق الکلّ علی ما یحّب و یرضی

حال جمیع نفوس از جمیع امور چشم پوشیده‌اند و باذیّت این طائفه متوجّهند چنانچه اگر از بعضی که بعد از فضل باری در ظلّ مرحمت سلطانی آرمیده‌اند و بنعمت غیر متناهیه متنعّمند سؤال شود که در جزای نعمت سلطانی چه خدمت اظهار نموده‌اید بحسن تدبیر مملکتی بر ممالک افزودید و یا بامری که سبب آسایش رعیّت و آبادی مملکت و ابقای ذکر خیر دولت شود توجّه نموده‌اید جوابی ندارند جز آنکه جمعی را صدق و یا کذب باسم بابی در حضور سلطان معروض دارند و بعد بقتل و تاراج مشغول شوند چنانچه در تبریز و غیره بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ نمودند و ابداً در پیشگاه حضور سلطان عرض نشده کلّ این امور نظر بآن واقع شده که این فقرا را بی‌معین یافته‌اند از امور خطیره گذشته‌اند و باین فقرا پرداخته‌اند

طوائف متعدّده و ملل مختلفه در ظلّ سلطان مستریحند یک طائفه هم این قوم باشند بلکه باید علوّ همّت و سموّ فطرت ملازمان سلطانی بشأنی مشاهده شود که در تدبیر آن باشند که جمیع احزاب در سایهٔ سلطان درآیند و مابین کل بعدل حکم رانند اجرای حدود اللّه محض عدلست و کل بآن راضی بلکه حدود الهیّه سبب و علّت حفظ بریّه بوده و خواهد بود بقوله تعالی و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الألباب از عدل حضرت سلطان بعید است که بخطای نفسی جمعی از نفوس مورد سیاط غضب شوند حقّ جلّ ذکره میفرماید لا تزر وازرة وزر اخری و این بسی معلوم که در هر طائفه عالم و جاهل عاقل و غافل فاسق و متّقی بوده و خواهد بود و ارتکاب امور شنیعه از عاقل بعید است چه که عاقل یا طالب دنیا است و یا تارک آن اگر تارک است البتّه بغیر حقّ توجّه ننماید و از این گذشته خشیة اللّه او را از ارتکاب افعال منهیّهٔ مذمومه منع نماید و اگر طالب دنیا است اموری که سبب و علّت اعراض عباد و وحشت من فی البلاد شود البتّه ارتکاب ننماید بلکه باعمالی که سبب

اقبال ناس است عامل شود پس مبرهن شد که اعمال مردوده از انفس جاهله بوده و خواهد بود نسأل اللّه بأن یحفظ عباده عن التّوجّه الی غیره و یقرّبهم الیه انّه علی کلّ شی قدیر

سبحانک اللّهمّ یا الهی تسمع حنینی و تری حالی و ضرّی و ابتلائی و تعلم ما فی نفسی ان کان ندائی خالصاً لوجهک فاجذب به قلوب بریّتک الی افق سمآء عرفانک و قلب السّلطان الی یمین عرش اسمک الرّحمن ثمّ ارزقه یا الهی النّعمة الّتی نزّلت من سمآء کرمک و سحاب رحمتک لینقطع عمّا عنده و یتوجّه الی شطر الطافک ای ربّ ایّده علی نصرة المظلومین من عبادک و اعلآء کلمتک بین خلقک ثمّ انصره بجنود الغیب و الشّهادة لیسخّر المدائن باسمک و یحکم علی من علی الأرض کلّها بقدرتک و سلطانک یا من بیدک ملکوت الایجاد و انّک انت الحاکم فی المبدإ و المعاد لا اله الّا انت المقتدر العزیز الحکیم

بشأنی امور را در پیشگاه حضور سلطانی مشتبه نموده‌اند که اگر از نفسی از این طائفه عمل قبیحی صادر شود آن را از مذهب این عباد میشمرند فواللّه الّذی لا اله الّا هو این عبد ارتکاب مکاره را جائز ندانسته تا چه رسد بآنچه صریحاً در کتاب الهی نهی آن نازل شده حقّ ناس را از شرب خمر نهی فرموده و حرمت آن در کتاب الهی نازل و ثبت شده و علمای عصر کثّر اللّه امثالهم طرّاً ناس را از این عمل شنیع نهی نموده‌اند معذلک بعضی مرتکبند حال جزای این عمل بنفوس غافله راجع و آن مظاهر عزّ تقدیس مقدّس و مبرّا یشهد بتقدیسهم کلّ الوجود من الغیب و الشّهود

بلی این عباد حقّ را یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید میدانند لا مفرّ و لا مهرب لأحد الّا الی اللّه و لا عاصم و لا ملجأ الّا الیه و در هیچ عصری اعتراض ناس از عالم و جاهل منوط نبوده و نخواهد بود انبیا که لآلی بحر احدیّه و مهابط وحی الهیّه‌اند محلّ اعراض و اعتراض ناس واقع شده‌اند تا چه رسد باین عباد چنانچه میفرماید و همّت کلّ امّة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحقّ و هم‌چنین میفرماید ما یأتیهم من رسول الّا کانوا به یستهزئون در ظهور خاتم انبیا و سلطان اصفیا روح العالمین فداه ملاحظه فرمائید که بعد از اشراق شمس حقیقت از افق حجاز چه مقدار ظلم از اهل ضلال بر آن مظهر عزّ ذی الجلال وارد شده بشأنی عباد غافل بودند که اذیّت آن حضرت را از اعظم اعمال و سبب وصول بحقّ متعال میدانسته‌اند چه که علمای آن عصر در سنین اوّلیّه از یهود و نصاری از آن شمس افق اعلی اعراض نمودند و باعراض آن نفوس جمیع از وضیع و شریف بر اطفاء نور آن نیّر افق معانی کمر بستند اسامی کل در کتب مذکور است از جمله وهب بن راهب و کعب بن اشرف و عبداللّه ابیّ و امثال آن نفوس تا آنکه امر بمقامی رسید که در سفک دم اطهر آن حضرت مجلس شوری ترتیب دادند چنانچه حقّ جلّ ذکره خبر فرموده و اذ یمکر بک الّذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر اللّه و اللّه خیر الماکرین و هم‌چنین میفرماید و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الأرض او سلّماً فی السّمآء فتأتیهم بآیة و لو شآء اللّه لجمعهم علی الهدی فلا تکوننّ من الجاهلین تاللّه از مضمون این دو آیهٔ مبارکه قلوب مقرّبین در احتراقست و امثال این امور واردهٔ محقّقه از نظر محو شده و ابداً تفکّر ننموده و نمینمایند که سبب اعراض عباد در ظهور مطالع انوار الهیّه چه بوده

و هم‌چنین قبل از خاتم انبیا در عیسی بن مریم ملاحظه فرمایند بعد از ظهور آن مظهر رحمن جمیع علما آن ساذج ایمان را بکفر و طغیان نسبت داده‌اند تا بالأخره باجازهٔ حنّان که اعظم علمای آن عصر بود و هم‌چنین قیافا که اقضی القضاة بود بر آن حضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و عاجز است ضاقت علیه الأرض بوسعتها الی ان رفعه اللّه الی السّمآء و اگر تفصیل انبیا عرض شود بیم آن است که کسالت عارض گردد

یا لیت اذنت لی یا سلطان لنرسل الی حضرتک ما تقرّ به العیون و تطمئنّ به النّفوس و یوقن کلّ منصف بأنّ عنده علم الکتاب لو لا اعراض الجهلآء و اغماض العلمآء لقلت مقالاً تفرح به القلوب و تطیر الی الهوآء الّذی یسمع من هزیز ارياحه انّه

لا اله الّا هو ولكنّ الآن لعدم اقتضآء الزّمان منع اللّسان عن البيان و ختم انآء التّبيان الى ان يفتح اللّه بقدرته انّه لهو المقتدر القدير

سبحانک اللّهمّ يا الهى اسألک باسمک الّذى به سخّرت من فى السّموات و الأرض بأن تحفظ سراج امرک بزجاجة قدرتک و الطافک لئلّا تمرّ عليه ارياح الانكار من شطر الّذين غفلوا من اسرار اسمک المختار ثمّ زد نوره بدهن حكمتک انّک انت المقتدر على من فى ارضک و سمائک اى ربّ اسألک بالكلمة العليا الّتى بها فزع من فى الأرض و السّمآء الّا من تمسّک بالعروة الوثقى بأن لا تدعنى بين خلقک فارفعنى اليک و ادخلنى فى ظلال رحمتک و اشربنى من زلال خمر عنايتک لأسكن فى خبآء مجدک و قباب الطافک انّک انت المقتدر على ما تشآء و انّک انت المهيمن القيّوم

يا سلطان قد خبت مصابيح الانصاف و اشتعلت نار الاعتساف فى كلّ الأطراف الى ان جعلوا اهلى اسارى ليس هذا اوّل حرمة هتكت فى سبيل اللّه ينبغى لكلّ نفس ان ينظر و يذكر ما ورد على آل الرّسول اذ جعلهم القوم اسارى و ادخلوهم فى دمشق الفيحآء و كان بينهم سيّد السّاجدين و سند المقرّبين و كعبة المشتاقين روح ما سواه فداه قيل لهم أ انتم الخوارج قال لا واللّه نحن عباد آمنّا باللّه و آياته و بنا افترّ ثغر الايمان و لاحت آية الرّحمن و بذكرنا سالت البطحآء و ماطت الظّلمة الّتى حالت بين الأرض و السّمآء قيل أ حرّمتم ما احلّه اللّه او حلّلتم ما حرّمه اللّه قال نحن اوّل من اتّبع اوامر اللّه و نحن اصل الأمر و مبدأه و اوّل كلّ خير و منتهاه نحن آية القدم و ذكره بين الأمم قيل أ تركتم القرآن قال فينا انزله الرّحمن و نحن نسائم السّبحان بين الأكوان و نحن الشّوارع الّتى انشعبت من البحر الأعظم الّذى احيا اللّه به الأرض بعد موتها و منّا انتشرت آياته و ظهرت بيّناته و برزت آثاره و عندنا معانيه و اسراره قيل لأىّ جرم مليتم قال لحبّ اللّه و انقطاعنا عمّا سواه

انّا ما ذكرنا عبارته عليه السّلام بل اظهرنا رشحاً من بحر الحيوان الّذى كان مودعاً فى كلماته ليحيى به المقبلون و يطّلعوا بما ورد على امنآء اللّه من قوم سوء اخسرين و نرى اليوم يعترض القوم على الّذين ظلموا من قبل و هم يظلمون اشدّ ممّا ظلموا و لا يعرفون تاللّه انّى ما اردت الفساد بل تطهير العباد عن كلّ ما منعهم عن التّقرّب الى اللّه مالک يوم التّناد

كنت نائماً على مضجعى مرّت علىّ نفحات ربّى الرّحمن و ايقظتنى من النّوم يشهد بذلک سكّان جبروته و ملكوته و اهل مدائن عزّه ونفسه الحقّ لا اجزع من البلايا فى سبيله و لا عن الرّزايا فى حبّه و رضائه قد جعل اللّه البلآء غادية لهذه الدّسكرة الخضرآء و ذبالة لمصباحه الّذى به اشرقت الأرض و السّمآء

هل يبقى لأحد ما عنده من ثروته او يغنيه غداً عن مالک ناصيته لو ينظر احد فى الّذين ناموا تحت الرّضام و جاوروا الرّغام هل يقدر ان يميّز رمم جماجم المالک عن براجم المملوک لا ومالک الملوک و هل يعرف الولاة من الرّعاة و هل يميّز اولى الثّروة و الغنآء من الّذى كان بلا حذآء و وطآء تاللّه قد رفع الفرق الّا لمن قضى الحقّ و قضى بالحقّ اين العلمآء و الفضلآء و الأمرآء اين دقّة انظارهم و حدّة ابصارهم و رقّة افكارهم و سلامة اذكارهم و اين خزائنهم المستورة و زخارفهم المشهودة و سررهم الموضونة و فرشهم المبسوطة هيهات قد صار الكلّ بوراً و جعلهم قضآء اللّه هبآءً منثوراً قد نثل ما كنزوا و تشتّت ما جمعوا و تبدّد ما كتموا اصبحوا لا ترى الّا اماكنهم الخالية و سقوفهم الخاوية و جذوعهم المنقعرة و قشيبهم البالية انّ البصير لا يشغله المال عن النّظر الى المآل و الخبير لا تمسكه الأموال عن التّوجّه الى الغنىّ المتعال اين من حكم على ما طلعت الشّمس عليها و اسرف و استطرف فى الدّنيا و ما خلق فيها اين صاحب الكتيبة السّمرآء و الرّاية الصّفرآء اين من حكم فى الزّورآء و اين من ظلم فى الفيحآء و اين الّذين ارتعد الكنوز من كرمهم و قبض البحر عند بسط اكفّهم و هممهم و اين من طال ذراعه فى العصيان و مال ذرعه عن الرّحمن اين الّذى كان يجتبى اللّذّات و يجتنى اثمار الشّهوات اين ربّات الحجال و ذوات الجمال اين اغصانهم المتمائلة و افنانهم المتطاولة و قصورهم العالية و بساتينهم المعروشة و اين دقّة اديمها و رقّة نسيمها و خرير مائها و هزيز ارياحها و هدير ورقائها و حفيف اشجارها و اين سحورهم المفترّة و ثغورهم المبتسمة فواهاً لهم قد هبطوا الحضيض و جاوروا القضيض لا

يسمع اليوم منهم ذكر و لا ركز و لا يعرف منهم امر و لا رمز أ يمارى القوم و هم يشهدون أ ينكرون و هم يعلمون لم ادر فى ايّ واد يهيمون اما يرون يذهبون و لا يرجعون الى متى يغيرون و ينجدون يهبطون و يصعدون أ لم يأن للّذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر اللّه طوبى لمن قال او يقول بلى يا ربّ آن و حان و ينقطع عمّا كان هيهات لا يحصد الّا ما زرع و لا يؤخذ الّا ما وضع الّا بفضل اللّه و كرمه هل حملت الأرض بالّذى لا تمنعه سبحات الجلال عن الصّعود الى ملكوت ربّه العزيز المتعال و هل لنا من العمل ما يزول به العلل و يقرّبنا الى مالک العلل نسأل اللّه ان يعاملنا بفضله لا بعدله و يجعلنا من الّذين توجّهوا اليه و انقطعوا عمّا سواه

يا ملک قد رأيت فى سبيل اللّه ما لا رأت عين و لا سمعت اذن قد انكرنى المعارف و ضاق علىّ المخارف قد نضب ضحضاح السّلامة و اصفّر ضحضاح الرّاحة كم من البلايا نزلت و كم منها سوف تنزل امشى مقبلاً الى العزيز الوهّاب و ورائى تنساب الحباب قد استهلّ مدمعى الى ان بلّ مضجعى و ليس حزنى لنفسى تاللّه رأسى يشتاق الرّماح فى حبّ مولاه و ما مررت على شجر الّا و قد خاطبه فؤادى يا ليت قطعت لاسمى و صلب عليک جسدى فى سبيل ربّى بل بما ارى النّاس فى سكرتهم يعمهون و لا يعرفون رفعوا اهوائهم و وضعوا الههم كأنّهم اتّخذوا امر اللّه هزؤاً و لهواً و لعباً و يحسبون انّهم محسنون و فى حصن الأمان هم محصنون ليس الأمر كما يظنّون غداً يرون ما ينكرون

سوف ننتقل من هذا المنفى الأقصى الى سجن عكّا و ممّا يقولون انّها اخرب مدن الدّنيا و اقبحها صورة و اردأها هوآء و انتنها مآء كأنّها دار حكومة الصّدى لا يسمع من ارجائها الّا صوت ترجيعه و ارادوا ان يحبسوا العبد فيها و يسدّوا على وجوهنا ابواب الرّخآء و يصدّوا عنّا عرض الحيوة الدّنيا فيما غبر من ايّامنا تاللّه لو ينهكنى اللّغب و يهلكنى السّغب و يجعل فراشى من الصّخرة الصّمّآء و مؤانسى وحوش العرآء لا اجزع و اصبر كما صبر اولو الحزم و ذوو العزم بحول اللّه مالک القدم و خالق الأمم و اشكر اللّه فى كلّ الأحوال و نرجو من كرمه تعالى بهذا الحبس عتق الرّقاب من السّلاسل و الأغلال و يجعل الوجوه خالصة لوجهه العزيز الوهّاب انّه مجيب لمن دعاه و قريب لمن ناجاه و نسأله بأن يجعل هذا البلآء الأدهم درعاً لهيكل اوليائه و به يحفظهم من سيوف شاحذة و قضب نافذة لم يزل بالبلآء اشرق نوره و سنا ذكره هذه سنّته قد خلت فى القرون الخالية و الأعصار الماضية

فسوف يعلم القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا عثر جوادهم و طوى مهادهم و كلّت اسيافهم و زلّت اقدامهم لم ادر الى متى يركبون مطيّة الهوى و يهيمون فى هيمآء الغفلة و الغوى أ تبقى عزّة من عزّ و ذلّة من ذلّ ام يبقى من اتّكأ على الوسادة العليا و بلغ فى العزّة الى الغاية القصوى لا وربّى الرّحمن كلّ من عليها فان و يبقى وجه ربّى العزيز المنّان ايّ درع ما اصابها سهم الرّدى و ايّ فود ما عرّته يد القضآء و ايّ حصن منع عنه رسول الموت اذ اتى و ايّ سرير ما كسر و ايّ سدير ما قفر لو علم النّاس ما ورآء الختام من رحيق رحمة ربّهم العزيز العلّام لنبذوا الملام و استرضوا عن الغلام و امّا الآن حجّبونى بحجاب الظّلام الّذى نسجوه بأيدى الظّنون و الأوهام سوف تشقّ اليد البيضآء جيباً لهذه اللّيلة الدّلمآء يومئذ يقول العباد ما قالته اللّائمات من قبل ليظهر فى الغايات ما بدا فى البدايات أ يريدون الاقامة و رجلهم فى الرّكاب و هل يرون لذهابهم من اياب لا وربّ الأرباب الّا فى المآب يومئذ يقوم النّاس من الأجداث و يسألون عن التّراث طوبى لمن لا تسومه الأثقال فى ذلک اليوم الّذى فيه تمرّ الجبال و يحضر الكلّ للسّؤال فى محضر اللّه المتعال انّه شديد النّكال

نسأل اللّه ان يقدّس قلوب بعض العلمآء من الضّغينة و البغضآء لينظروا الأشيآء بعين لا يغلبها الاغضآء و يصعدهم الى مقام لا تقلّبهم الدّنيا و رياستها عن النّظر الى الأفق الأعلى و لا يشغلهم المعاش و اسباب الفراش عن اليوم الّذى فيه يجعل الجبال كالفراش ولو انّهم يفرحون بما ورد علينا من البلآء سوف يأتى يوم فيه ينوحون و يبكون وربّى لو خيّرت فيما هم عليه من العزّة و الغنآء و الثّروة و العلآء و الرّاحة و الرّخآء و ما انا فيه من الشّدّة و البلآء لأخترت ما انا فيه اليوم و الآن لا ابدّل ذرّة من

هذه البلایا بما خلق فی ملکوت الانشآء لو لا البلایا فی سبیل اللّه ما لذّ لی بقائی و ما نفعنی حیوتی و لا یخفی علی اهل البصر و النّاظرین الی المنظر الأکبر بأنّی فی اکثر ایّامی کنت کعبد جالس تحت سیف علّق بشعرة واحدة و لم یدر متی ینزل علیه أ ینزل فی الحین او بعد حین و فی کلّ ذلک نشکر اللّه ربّ العالمین و نحمده فی کلّ الأحوال انّه علی کلّ شیء شهید

نسأل اللّه ان یبسط ظلّه لیسرع الیه الموحّدون و یأوی فیه المخلصون و یرزق العباد من روض عنایته زهراً و من افق الطافه زهراً و یؤیّده فیما یحبّ و یرضی و یوفّقه علی ما یقرّبه الی مطلع اسمائه الحسنی لئلّا یغضّ الطّرف عمّا یری من الاجحاف و ینظر الی الرّعیّة بعین الألطاف و یحفظهم من الاعتساف و نسأله تعالی بأن یجعلک ناصراً لأمره و ناظراً الی عدله لتحکم علی العباد کما تحکم علی ذوی قرابتک و تختار لهم ما تختاره لنفسک انّه لهو المقتدر المتعالی المهیمن القیّوم

و چون مناسبت حاصل شد لهذا موافق چنین دیده شد که بعضی از تعالیم بهآءاللّه که در صحائف و لوائح مندرجست در این مقاله نیز مختصراً مندرج گردد تا اصل اساس و روش و مبادی و بنیان واضح و عیان شود و این عبارات از صحائف متعدّده نقل شده

از جمله عاشروا الأدیان بالرّوح و الرّیحان ایّاکم ان تأخذکم حمیّة الجاهلیّة بین البریّة کلّ بدئ من اللّه و یعود الیه انّه لمبدأ الخلق و مرجع العالمین

و از جمله قد منعتم من الفساد و الجدال فی الصّحف و الألواح و ما ارید بذلک الّا علوّکم و سموّکم یشهد بذلک السّمآء و انجمها و الشّمس و اشراقها و الأشجار و اوراقها و البحار و امواجها و الأرض و کنوزها نسأل اللّه ان یمدّ اولیائه و یؤیّدهم علی ما ینبغی لهم فی هذا المقام المبارک العزیز البدیع و نسأله ان یوفّق من حولی علی العمل بما امروا به من القلم الأعلی

و از جمله ابهی شجرهٔ دانش این کلمهٔ علیاست همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم

و از جمله انّ الّذی ربّی ابنه او ابناً من الأبنآء کأنّه ربّی احد ابنائی علیه بهآء اللّه و عنایته و رحمته الّتی سبقت العالمین

از جمله یا اهل بهاء شما مشارق محبّت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید لسان را بسب و لعن احدی میالائید و چشم را از آنچه لائق نیست حفظ نمائید آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والّا تعرّض باطل ذروه بنفسه مقبلین الی اللّه المهیمن القیّوم سبب حزن نشوید تا چه رسد بنزاع و فساد امید هست در ظلّ سدرهٔ عنایت الهیّه تربیت شوید و به ما اراد اللّه عامل گردید همه اوراق یک شجرید و قطره‌های یک بحر

از جمله دین اللّه و مذهب اللّه محض اتّحاد و اتّفاق اهل عالم از سماء مشیّت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده آن را علّت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم و علّت کبری از برای ظهور و اشراق نیّر اتّحاد دین الهی و شریعهٔ ربّانی بوده و نموّ عالم و تربیت امم و اطمینان و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی اوست سبب اعظم از برای این عطیّهٔ کبری کأس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیّه مبذول دارد رؤسای ارض مخصوص مظاهر عدل الهی در صیانت این مقام و علوّ و حفظ آن جهد بلیغ باید مبذول دارند و هم‌چنین آنچه لازم است تفحّص در احوال رعیّت و اطّلاع بر اعمال و امور هر حزبی از احزاب از مظاهر قدرت الهی یعنی ملوک و رؤسا میطلبیم که همّت نمایند شاید اختلاف از میان برخیزد و آفاق بنور اتّفاق منوّر شود باید کل بآنچه از قلم ذکر جاری شده تمسّک نمایند و عمل کنند حقّ شاهد و ذرّات کائنات گواه که آنچه سبب علوّ و سموّ و تربیت و حفظ و تهذیب اهل ارض است ذکر نمودیم از حقّ میطلبیم عباد را تأیید نماید آنچه این مظلوم از کل طلب مینماید عدل و انصافست باصغا اکتفا ننمایند در آنچه از این مظلوم ظاهر شده تفکّر کنند قسم بآفتاب بیان

که از افق سماء ملکوت رحمن اشراق نموده اگر مبیّنی مشاهده میشد و یا ناطقی خود را محلّ شماتت و مفتریات عباد نمینمودم انتهی

از این عبارات سررشتهٔ اساس و افکار و خطّ حرکت و سلوک و نوایای این طائفه بدست میآید و اگر از روایات و حکایات که در افواه ناس است اطّلاع بحقیقت این قضیّه خواهیم از کثرت اختلافات و تباین حقیقت بکلّی پوشیده و پنهان گردد لهذا بهتر این است که اساس و مقاصد این طائفه را از مضامین تعالیم و صحائف و لوائح استنباط نمود مأخذ و دلائل و نصوصی اعظم از این نه چه که این اسّ اساس است و فصل خطاب بگفتار و رفتار افراد قیاس عموم نتوان نمود چه که اختلاف شئون از خصائص و لوازم عالم انسانست

باری در بدایت سنهٔ هزار و دویست و هشتاد و پنج بهآءاللّه را و جمیع اشخاص که همراه بودند از ادرنه بسجن عکّا نقل نمودند و میرزا یحیی را بقلعهٔ ماغوسا و در آنجا استقرار یافتند لکن در ایران بعد از چندی بعضی اشخاص که در امور بصیر بودند و در حسن تدبیر شهیر و بر حقیقت وقوعات قدیم و حدیث مطّلع و خبیر بحضور حضرت شهریاری عرض نمودند که آنچه تا بحال در حضور همایون از این طائفه نقل و روایت شده و ذکر و حکایت رفته یا مبالغه بوده و یا خود نظر بمقاصد شخصیّه و حصول فوائد ذاتیّه تجسیم امور نموده‌اند و اگر چنانچه اعلیحضرت شهریاری بنفس نفیس تفتیش امور فرمایند گمان چنانست که در پیشگاه حضور بوضوح پیوندد که این فرقه مقصد دنیوی و مدخلی در امور سیاسی ندارند مدار حرکت و سکون و محور سبک و سلوک محصور بر امور روحانیّه و مقصور بر حقائق وجدانیّه است مدخلی بامور حکومت و تعلّقی بدستگاه سلطنت ندارد اساس کشف سبحاتست و تحقیق اشارات تربیت نفوس است و تهذیب اخلاق تصفیهٔ قلوبست و نورانیّت بلوامع اشراق و آنچه سزاوار سدّهٔ ملوکانی و برازندهٔ دیهیم جهانبانی است آنست که جمیع رعایا از هر فرقه و آیین در ظلّ ظلیل معدلت سلطانی مظهر بخشایش و در کمال آسایش و کامرانی باشند زیرا سایهٔ الهی ملجأ عالمیان و ملاذ آدمیانست تخصیص بحزبی نداشته علی‌الخصوص حقیقت حال و کنه مقال این طائفه مشهود و معلوم گردیده جمیع اوراق و صحائفشان بکرّات و مرّات در دست افتاده و در نزد حکومت محفوظ و موجود است اگر چنانچه مطالعه شود حقائق و بواطن واضح و لائح گردد مضامین کلّ این اوراق منع از فساد و حسن سلوک میان عباد و اطاعت و انقیاد و صداقت و امتثال و تخلّق باخلاق ممدوحه و تشویق باتّصاف فضائل و خصائل حمیده است قطعیّاً مدخلی بامور سیاسیّه نداشته و تصدّی بآنچه سبب آشوب و فتنه است ننموده در این صورت حکومت عادلانه بهانه نتواند و وسیله بدست ندارد مگر تعرّض بضمایر و وجدان که از خصائص دل و جان است و این قضیّه نیز تعرّض بسیار شد و سعی بیشمار گشت چه خونها که ریخته شد و چه سرها که آویخته هزاران نفوس قتیل و هزاران نساء و اطفال سرگشته و اسیر گشتند بسا بنیانها که ویران شد و چه بسیار خانمان و دودمان بزرگان که بی سر و سامان گشت چاره‌ئی حاصل نشد و فائده بدست نیامد این درد را درمانی و این زخم را مرهم آسانی میسّر نشد از وظائف و صوالح حکومت آزادگی وجدان و آسودگی دل و جانست و درجمیع اعصار باعث ترقّی درجات و استیلاء سائر جهاتست ممالک متمدّنهٔ سائره این تفوّق حاصل ننمود و باین درجات عالیهٔ نفوذ و اقتدار فائز نگشت مگر زمانی که منازعهٔ مذاهب را از میان برداشت و جمیع طوائف را بمیزان واحد معامله نمود جمیع یک قوم و یک حزب و یک نوع و یک جنسند مصلحت عامّه مساوات تامّه است و از اعظم اسباب جهانبانی و اکبر وسائل اتسّاع نطاق کشورستانی معدلت و مساوات بین نوع انسانیست و از هر فرقه‌ئی از اهل آفاق نشانهٔ نفاق ظاهر مقتضای حکومت عادله مجازات عاجله است و هر شخصی کمر خدمت بندد و گوی سبقت برد مستحقّ الطاف جهانبانی و سزاوار عواطف جلیلهٔ شهریاریست زمان زمان دیگر و عالم را اقتضا و جلوهٔ دیگر تعرّض بطریقه و آیین در هر مملکتی بادی خسران مبین است و توسّل ما به التّرقّی معدلت و مساوات بین اقوام روی زمین احتراز و حذر از احزاب سیاسی باید نمود و خوف و خطر از فرق طبیعی چه که موضوع افکار آنان تداخل در امور سیاسیّه و نمایش

است و کردار و رفتارشان منافی امنیّت و آسایش لکن این طائفه در طریقت خویش ثابتند و در مسلک و آیین راسخ متدیّن و متمسّکند و متشبّث و متوسّل بقسمی که جان رایگان نثار نمایند و بحسب مسلک خویش طالب رضای پروردگار جهد بلیغ دارند و سعی شدید جوهر اطاعتند و صبور در شدّت و مشقّت هستی خویش را فدا نمایند و ناله و انین برنیارند آنچه گویند فی‌الحقیقه راز درونست و آنچه جویند و پویند بدلالت رهنمون پس باید نظر باساس و رئیس نمود و شیء خسیس را بهانه نکرد چون روش و تعالیم و مفاهیم رسائل و صحائف رئیس مشهود و معلومست خطّ حرکت این طائفه چون آفتاب مشهود و مشهور و آنچه باید و شاید از ردع و دفع و قلع و قمع و زجر و قتل و نفی و ضرب قصور نشد و مقصدی بحصول نرسید در ممالک سائره چون تشدید و تعذیب را در چنین مواضع عین تشویق و تحریص مشاهده نمودند و عدم اعتنا را اثر بیشتر دیدند نائرهٔ انقلاب را خاموشتر ساختند لهذا بکلّی اعلان مساوات حقوق احزاب نمودند و آزادگی عموم طوائف را گوش‌زد شرق و غرب کردند این داد و فریاد و ضجیج و اجیج از تحریک و اغوا و تشویق و اغراست سی سالست که از آشوب و فتنه خبری نیست و از فساد اثری نه با وجود تضاعف نفوس و تزاید و تکاثر این گروه از کثرت نصائح و ترغیب بفضائل این طائفه کل در منتهای سکون و رکون اطاعت را شعار خود ساخته در نهایت تسلیم و انقیاد رعیّت صادق پادشاه هستند دیگر حکومت به چه وسیلهٔ مشروعه تعرّض نماید و اهانت جائز داند و از این گذشته تعرّض بوجدان و عقاید اقوام و تعذیب فرق مختلفهٔ انام مانع اتّساع کشور و حائل فتوح ممالک دیگر و حاجز تکثّر رعیّت و مخالف اساس قویم سلطنت است حکومت جسیمهٔ ایران زمانی که تعرّض بوجدان نداشت طوائف مختلفه در تحت لوای سلطنت کبری داخل و قائم و اقوام متنوّعه در ظلّ حمایت حکومت عظمی ساکن و خادم بودند وسعت مملکت روز بروز تزاید نموده اغلب قطعهٔ آسیا در تحت حکومت عادلهٔ جهانبانی و اکثر فرق و ملل مختلفه در سلک رعیّت تاجداری بودند و چون قانون تعرّض آیین سائر طوائف بمیان آمد و اصول مسئولیّت افکار وضع و اساس شد ممالک وسیعهٔ سلطنت ایران تناقص نمود و قطعات کثیره و اقالیم عظیمه از دست رفت تا آنکه باین درجه رسید که قطعات جسیمهٔ توران و آشور و کلدان از دست رفت تطویل چه لزوم حتّی اکثر ممالک خراسان نیز بجهت تعرّض وجدان و تعصّب حکّام از حوزهٔ حکومت ایران خارج شد چه که سبب استقلالیّت افغان و عصیان طوائف ترکمان فی‌الحقیقه این قضیّه بوده والّا در هیچ عهد و عصری از ایران منفصل نبودند با وجود وضوح مضرّت چه لزوم بتعرّض بیچارگانست و اگر ترویج فتوی خواهیم نفسی از غل و زنجیر و حدّت شمشیر خلاص نخواهد شد چه که در ایران گذشته از این طائفه طوائف مختلفه چون متشرّعین و شیخیّه و صوفیّه و نصیریّه و سائره موجود و هر یک تکفیر و تفسیق طائفهٔ دیگر نمایند در این صورت چه لزوم که حکومت تعرّض این و آن و پایی ضمایر و وجدان رعایا و برایا باشد کل رعیّت پادشاهی و در ظلّ حمایت تاجداری هستند هر کس سمیع و مطیع آسوده و مستریح و هر کس باغی و طاغی مستحقّ سیاست اعلیحضرت جهانبانی علی‌الخصوص زمان بکلّی تغییر نموده و حقائق و اعیان تبدیل گشته این گونه امور در جمیع ممالک مانع نموّ و ترقّی و داعی انحطاط و تدنّی است تزلزل شدید که بر ارکان حکومت شرقیّه واقع فی‌الحقیقه سبب عظیم و خطب جسیم این قوانین و اصول تعرّضیّه است و دولتی که مقرّ حکومتش در اتلانتیک بالتیک در اقصی قطعهٔ شمالیّه است بسبب مساوات بین رعایای مختلفه و توحید حقوق مدنیّت ملل متنوّعه در قطعات خمسهٔ عالم مستملکات جسیمه پیدا نموده جزیرهٔ صغیرهٔ اتلانتیک شمالی کجا و قطعهٔ جسیمهٔ هندوستان شرقی کجا آیا بجز بتسویهٔ بین اقوام و احزاب توان استیلا یافت باری بسبب قوانین عادله آزادگی وجدان و توحید معامله و مساوات بین ملل و اقوام فی‌الحقیقه قریب ربع معمورهٔ عالم را در تحت حکومت خویش گرفتند و بواسطهٔ این مبادی آزادی روز بروز بر اقتدار و قوّت و اتّساع مملکت افزودند و اکثر اقوام روی زمین نام این دولت را بعدالت یاد نمایند عصبیّت دینیّه و تدیّن حقیقی محک و امتحانش ثبوت و رسوخ در خصائل فضائل و کمالات است که اعظم موهبت عالم انسانست والّا تعرّض بطریق این و آن و هدم بنیان و قطع نسل انسان نبوده در قرون وسطی که بدایتش زمان سقوط امپراطوری رومان و

نهایتش فتوح قسطنطنیّه است بدست اسلام در ممالک اروپ بسبب کثرت نفوذ رؤسای مذاهب تعصّب شدید و تعرّض قریب و بعید شیوع یافت کار بجائی رسید که بنیان انسان بکلّی رو بانهدام گذاشت و راحت و آسایش رئیس و مرئوس و امیر و مأمور در پس پردهٔ انعدام متواری گشت جمیع احزاب شب و روز اسیر تشویش و اضطراب بودند مدنیّت بکلّی مختل و ضبط و ربط ممالک مهمل و اصول و اساس سعادت جمعیّت بشریّه معطّل و ارکان حکومت سلاطین متزلزل مگر نفوذ و اقتدار رؤسای دین و رهابین در جمیع اقطاع مکمّل بود و چون این اختلافات و تعرّضات و تعصّبات را از میان برداشتند و حقوق مساوات رعایا و حرّیّت وجدان برایا اعلان نمودند انوار عزّت و اقتدار از آفاق آن مملکت طالع و لائح گردید بقسمی که آن ممالک در جمیع مراتب ترقّی نموده در حالتی که اعظم سلطنت اروپا اسیر و ذلیل اصغر حکومت آسیا بود حال دول عظیمهٔ آسیا مقاومت دول صغیرهٔ اروپا نتوانند این براهین شافی کافی است که وجدان انسانی مقدّس و محترم است و آزادگی آن باعث اتّساع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقائق مکنونهٔ عالم امکانست و دیگر آنکه مسئولیّت وجدان که از خصائص دل و جان است اگر در این جهان واقع گردد دیگر چه کیفری از برای بشر در روز حشر اکبر در دیوان عدل الهی باقی ماند ضمایر و افکار در حیطهٔ احاطهٔ مالک الملوک است نه ملوک و جان و وجدان بین اصبعی تقلیب ربّ قلوب است نه مملوک لهذا دو نفس در عالم وجود هم‌افکار در جمیع مراتب و عقاید موجود نه الطّرق الی اللّه بعدد انفاس الخلائق از حقائق معانی است و لکلّ جعلنا منسکاً از دقائق قرآنی این همّت عظیمه و اوقات عزیزه که بذل تعرّض طرائق سائره میشود و بهیچ وجه ثمره و نتیجه‌ئی حاصل نه اگر چنانچه در تشیید بنیان پادشاهی و تأیید سریر جهانبانی و تعمیر مملکت ملوکانی و احیاء رعایای شهریاری صرف شده بود تا حال کشور سلطانی معمور و کشت‌زار اهالی از فیض عدالت ظلّ اللّهی مغمور و بارقهٔ سلطنت ایران چون صبح صادق در آفاق کیهان مشهود و مشهور بود

باری این مسائل و مطالب را بعضی اشخاص روایت نمودند و بر سر اصل مطلب رویم ذات همایون بنفس نفیس فحص سرّ مکنون فرمودند از قرار منقول در پیشگاه حضور واضح و مشهود شد که بیشتر این توهّمات از دسایس ارباب نفوذ بود که همیشه در پس پردهٔ خیال بتجسیم امور و توهیم جمهور مشغول بودند و بجهت حصول منافع و حفظ مواقع خویش ذرّات را در آینهٔ خیال بمثابهٔ کرات و کاه را کوه نمودار مینمودند ابداً این اوهام را اصل و اساسی و این گفتار را دلیل و قیاسی نبوده رعایای مسکین را چه قدرت و توانی و تبعهٔ فقیر را چه جرئت و اقتداری که خلل و فتوری بقوّهٔ قاهره وارد آرند و یا قوّهٔ جندیّهٔ سلطنت را مقاومت توانند

از آن زمان تا بحال در ایران آشوب و فتنه زائل و ضوضا و غوغا ساکن است هرچند بندرت بعضی از علمای رسمی نظر بمصلحت شخصی و غرضی عوام را تحریک و های‌هوئی بلند نمایند و یک دو نفر از این طائفه را باصرار و ابرام اذیّت کنند چنانچه در اصفهان ده دوازده سال پیش واقع شد که دو برادر از سادات طباطبائی سیّد حسن و سیّد حسین از اهالی اصفهان بودند و در دیانت و امانت و نجابت مشهور آن اقطار از اهل ثروت و مشغول بتجارت و با جمیع خلق با کمال الفت و حسن معاشرت رفتار مینمودند از این دو برادر بحسب ظاهر کسی ترک اولی ندیده تا چه رسد باحوال و اطواری که موجب عذاب و عقاب شود بحسب روایت در نزد کل مسلّم در جمیع محامد و مدائح بودند و اعمال و افعالشان بمنزلهٔ مواعظ و نصائح با میر محمّد حسین امام جمعهٔ اصفهان معامله داشتند و چون بحساب رسیدند مبلغ هجده‌هزار تومان طلبشان معلوم شد قطع معامله نمودند و این مبلغ را مربوط بسند ممهور خواستند بر امام جمعه این قضیّه گران آمد تا بدرجهٔ غضب و عدوان رسید چون خویش را محقوق یافت و جز دادن چاره نداشت فریاد و فغان برداشت که این دو برادر بابی هستند و مستحقّ عقوبت شدید پادشاهی بغتةً جمعی بخانهٔ حضرات ریخته جمیع اموال را تالان و تاراج و عیال و اطفال را مضطرب و پریشان و جمیع موجودات را ضبط و غارت نمودند و از ترس اینکه شاید حضرات کیفر را بپایهٔ سریر سلطنت رسانند و لسان دادخواهی گشایند

در فکر قتل و اعدام آنها افتاد لهذا بعضی از علما را با خویش متّفق نموده فتوی بر قتل دادند بعد آن دو برادر را اسیر و زنجیر نموده در محضر عموم حاضر نمودند و آنچه خواستند که اعتراضی وارد آرند و یا آنکه نکته‌ئی بگیرند و بهانه‌ئی آغاز کنند نتوانستند عاقبت گفتند یا باید تبرّی از این آیین بجوئید و یا آنکه در زیر شمشیر عقوبت سر بنهید آنچه بعضی از حاضرین اصرار نمودند که همین قدر بگوئید که ما از این طائفه نیستیم کفایت است و وسیلهٔ نجات و حمایت ابداً قبول ننمودند بلکه بنطقی فصیح و بیانی بلیغ اثبات و اقرار نمودند که حدّت و شدّت امام جمعه بغلیان آمد و کفایت بقتل و اعدام ننمودند بعد از کشتن بر جسدشان اهانتی چند وارد آوردند که ذکرش سزاوار نه و تفصیلش خارج از قدرت گفتار فی‌الحقیقه بحالتی خون این دو برادر ریخته شد که حتّی کشیش مسیحی جلفا در آن روز بنعره و فریاد گریه میکرد و این قضیّه نوعی واقع شد که هر نفسی بر حال آن دو برادر گریست چه که در مادام الحیات خاطر موری را نیازرده و بروایت عموم در زمان قحطی ایران جمیع ثروت خویش را انفاق فقرا و مساکین نموده بودند با وجود این شهرت میان خلق بچنین نقمتی کشته شدند

لکن حال مدّتی است که عدالت پادشاهی رادع و مانع است و کسی جسارت چنین تعدّیات عظیمه نتواند والسّلام

این سند از کتابخانهٔ مراجع بهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۱۰ دسامبر ۲۰۲۲، ساعت ۳:۰۰ بعد از ظهر